کار- نان-آزادی
حکومت شورایی

کارگران سراسر جهان
متحد شوید!

سال چهل و هشتم ۱۱ آبان ۱۴۰۵ | سازمان فدائیان (اقلیّت) | شماره ۱۱۹۳

علیه جنگ باید بپا خاست

جمهوری اسلامی غوطه‌ور در بحران با سردرگمی و تناقضاتی بسیار در سیاست و رفتار به حیات خود ادامه می‌دهد. از یک سو با مشکلات و بحران‌های عمیقی روبروست که هرگز سابقه نداشته و از سوی دیگر برای برون رفت از این بحران راه حلی ندارد. جمهوری اسلامی دریافته که این وضعیت قابل دوام نیست، حتا محسن رضایی در پاسخ به سوال رسانه آمریکایی "دراپ‌سایت نیوز" اعتراف می‌کند که "ایران از یک محاصره طولانی آسیب خواهد دید، هرکس خلاف این را بگوید واقع‌بین نیست". او در ادامه پاسخ، از تحمیل هزینه به خانواده‌ها، آسیب به سرمایه‌گذاری و دشوارتر شدن فعالیت بخش‌هایی از اقتصاد می‌گوید. اما به‌رغم این اعتراف ،او بر همان مواضعی پای می‌فشارد که مسبب این شرایط بغرنج و خطرناک شده‌اند.

با نزدیک‌شدن انتخابات کنگره آمریکا که بسیاری از خطر جنگی شدید بعد از پایان آن سخن می‌گویند، تب و تاب سیاسی در بین مقامات جمهوری اسلامی نیز افزایش یافته است. چهار دیدار رسانه‌ای شده "رهبر غایب" جمهوری اسلامی با قالیباف، اژه‌ای، محسن رضایی و فرماندهان نظامی از جمله تحرکات مهم این روزها بودند. به‌ویژه دیدار محسن رضایی و فرماندهان نظامی و اخبار منتشره از این دیدارها.

از جمله موضوعاتی که از دیدار "رهبر غایب" با محسن رضایی منتشر شد، "رهنمودهای" او برای بهره‌گیری از "ظرفیت‌های شورای عالی امنیت ملی و دبیرخانه آن به‌ویژه با بهره‌گیری از اصل ۱۷۶ قانون اساسی برای کمک به رئیس‌جمهور و دستگاه‌های اجرایی به منظور تسهیل و تسریع در حل مشکلات کشور" است که بیانگر احساس خطر جمهوری اسلامی از وضعیت بغرنج اقتصادی است. براساس اظهارات منسوب به مجتبی خامنه‌ای، وی خواستار پایان دادن به شرایط "نه جنگ نه صلح" شد، همان چیزی که پیشتر پزشکیان گفته بود. اما نکته مهم این است که از چگونگی پایان دادن به شرایط فوق چیزی انتشار نیافته و مواضع رژیم، حداقل در ظاهر همان مواضع پیشین است که مقامات جمهوری اسلامی همواره به عنوان پیش شرط عنوان کرده‌اند از جمله پایان یافتن جنگ در تمام جبهه‌ها، لغو تحریم‌ها و غیره. پیش شرطهایی که دولت آمریکا پیشتر رد کرده و غیرقابل قبول خوانده بود.

در دیدار با فرماندهان نظامی، سخنان منسوب به

درصفحه ۲

بازنشستگان
در جست‌وجوی اتحاد و همبستگی اجتماعی



بازنشستگان سال‌هاست در شهرهای مختلف ایران به خیابان می‌آیند، برای مستمری‌ای که کفاف زندگی نمی‌دهد، درمانی که از دسترس خارج شده و حقوقی که پایمال می‌شود. اما خواست آنان دیگر به افزایش حقوق، همسان‌سازی و پرداخت معوقات محدود نیست. امروز فریاد بازنشستگان، فقر و گرانی، فساد و

درصفحه ۳

مجازات مرگ ابزاری برای بقاء
مبارزه علیه آن، دفاع از حق حیات

در ادامه تشدید صدور و اجرای حکم اعدام، روز چهارشنبه ۶ آبان ۱۴۰۵ نیز بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی چهار تن دیگر از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ را به اعدام محکوم کردند. در همین روز، حکم اعدام «محمد نادری» به اتهام «جاسوسی» توسط دیوان عالی کشور تأیید شد. علاوه بر این، طی روزهای گذشته، «ایلیا بن رشید»، معترض عرب در زندان اصفهان، «رضا زنگنه»، زندانی سیاسی در زندان مرکزی کرج و «حسن گلشن‌نژاد» نیز به اتهام «امنیتی» در زندان مشهد به اعدام محکوم شده‌اند. در پرونده‌ای دیگر، «عمران امانی» – جوان ۲۱ ساله – از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه گذشته توسط قاضی ایمان افشاری به اعدام محکوم شده است. «خسرو مهدی‌نیا»، «مسعود توشمالانی» و «سیروان شعبانی»، سه تن از معترضان کرمانشاهی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ نیز در اوایل مهرماه سال جاری در شعبهٔ ۲۳ بیدادگاه ضدانقلابی تهران به اعدام محکوم شدند. تأیید حکم اعدام «امید گودرزوند چگینی» در مرحلهٔ

درصفحه ۸

تاوان جنگ بر دوش زنان

پیامدهای جنگ و درگیری‌های مسلحانه، چه میان دولت‌ها و چه در قالب جنگ‌های داخلی، به کشتار و ویرانی‌های میدان نبرد محدود نمی‌شود. این درگیری‌ها شرایط کار، معیشت، سلامت و روابط اجتماعی را دگرگون می‌کنند و آثارشان سال‌ها باقی می‌ماند. شناخت علل جنگ و پیامدهای آن مستلزم بررسی منافع طبقاتی، رقابت دولت‌ها، مناسبات امپریالیستی و کشمکش‌های داخلی در هر مورد مشخص است: چه نیروهایی، با چه منافعی، دربارهٔ جنگ تصمیم می‌گیرند و چه کسانی هزینهٔ آن را می‌پردازند؟

برای پاسخ به پرسش دوم باید دید مردم با چه منابع و امکاناتی با جنگ روبه‌رو می‌شوند. امکان ترک مناطق خطر، تأمین مسکن و درمان یا گذراندن زندگی بدون درآمد، به جایگاه طبقاتی آنان وابسته است. نابرابری جنسیتی نیز دسترسی

درصفحه ۱۲

دیکتاتوری بورژوازی در دمکراسی‌های پارلمانی

درصفحه ۵

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

از صفحه ۱

علیه جنگ باید بپا خاست

مجتبی خامنه‌ای بخش دیگری از بحران رژیم را نشانه رفت. او گفت: "اگر دشمنان مجدداً حملات نظامی یا تروریستی را شروع کنند، این نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و ملت ایران هستند که زمان و شرایط پایان آن را تعیین می‌کنند".
نتیجه دیدارها با رهبر غایب را می‌توان در سخنان مقامات حکومتی دید. محسن رضایی گفت: "تنگه هرمز و حقوق هسته‌ای غیرقابل مذاکره است" و علی عبداللهی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح گفت: " با تمام ظرفیت اطلاعاتی، تحرکات و آمادگی‌های دشمن را رصد می‌کنیم و بانک اهداف را به‌روز می‌کنیم. هرگاه نشانه‌های اقدام خصمانه دشمن احراز شود، نیروهای مسلح در انتخاب زمان و نحوه پاسخ، منتظر آغاز اقدام او نخواهند ماند. پاسخ ما فوری، اثرگذار و بدون محدودیت جغرافیایی خواهد بود".
از آن سو برخی از مقامات حاشیه‌ای جمهوری اسلامی نیز شروع به اظهار نظرهای دیگر کرده‌اند، از ضرورت تغییر دکترین هسته‌ای و ساخت بمب (تاکتیکی) هسته‌ای (مجری صداوسیما و سخنان حاج‌علی‌اکبری در نماز جمعه این هفته) تا خارج شدن از معاهده‌ی منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای NPT (مقاله خبرگزاری تسنیم به قلم سردبیر آن). سردبیر خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه پاسداران بازرسان آژانس را سربازان اسرائیل و آمریکا نامید و محسن رضایی رافائل گروسی را مزدور اسرائیل خواند. این سخنان در روزهایی منتشر شد که پیشنهاد اخیر قطر برای جلوگیری از حمله آمریکا و اسرائیل صدور اجازه ورود بازرسان آژانس به ایران در ازای رفع برخی از تحریم‌ها بود. بنابر این معنای این سخنان چیزی نیست جز رد پیشنهاد قطر، همان‌طور که از مذاکرات طولانی ۱۲ ساعته در ایران و ادامه آن در قطر نتیجه‌ای حاصل نگردید.
اما با وجود این، سخنان متناقضی از دو طرف شنیده می‌شود. از یک طرف ترامپ مدعی شد: "مذاکرات با جمهوری اسلامی خوب پیش می‌رود، اما آن‌ها غیرقابل اعتماد هستند". از آن سو نیز محسن رضایی مدعی رد دو پیشنهاد آمریکا شده و می‌گوید: "برای بار دوم آنها پیشنهاداتی مطرح کردند که نسبت به بار اول مناسب‌تر، اما مشکوک بود و آنها قصد داشتند مذاکره و بعد دوباره حمله کنند؛ بار سوم آنها پیشنهادات دیگری دادند که ابهاماتی در آن است و اکنون دیپلماسی در این مورد در جریان است".
او همچنین گفت هنوز به نامه ونس پاسخ نداده اما آن را یک نمونه دیگر از عقب‌نشینی و تغییر موضع آمریکا تعبیر کرد.
براستی چگونه می‌توان این مواضع متناقض را با هم جمع کرد؟ هر دو می‌گویند مذاکره پیش می‌رود و در عین‌حال هر دو طرف شروطی را مطرح می‌کنند که با شروط طرف مقابل فرسنگ‌ها فاصله دارد و به‌هیچ عنوان قابل جمع نیستند. یکی می‌گوید تنگه هرمز و حقوق هسته‌ای غیرقابل مذاکره است، شرط طرف دیگر اما پذیرش غیرهسته‌ای بودن ایران و باز شدن تنگه هرمز به روال قبل از جنگ است.
در عین‌حال هر دو از دیپلماسی سخن می‌گویند به این دلیل روشن که جنگ نتوانسته هیچ‌کدام از اختلافات آن‌ها را کاهش دهد و حتا بر اختلافات (از جمله موضوع تنگه هرمز) افزوده است. تشدید جنگ و حتا حمله به زیرساخت‌ها نیز عواقب روشنی ندارد. به عبارت دیگر یک بن‌بست است. اما این بن‌بست هم نمی‌تواند زیاد دوام بیاورد باید به شکلی خاتمه یابد.
در این نباید شکی داشت که دولت اسرائیل خواستار جنگ و حمله به زیرساخت‌های ایران است. باز در این شکی نیست که کشورهای منطقه به رغم اختلافات شدید با جمهوری اسلامی و حتا تمایل آشکارشان به یک حکومت دیگر در ایران، خواهان جنگ نیستند. این‌جا می‌ماند دو دولت دیگر که نقش تعیین‌کننده‌تری نسبت به بقیه دارند. دولت آمریکا و جمهوری اسلامی.
دولت آمریکا نمی‌تواند جنگ را به شکلی پایان دهد که حتا کمترین رد پایی از شکست در آن باشد. ترامپ باید خود را پیروز میدان نشان دهد. این با سیاست آمریکا خوانایی دارد. در این نگاه، در جهان پرتلاطم کنونی آمریکا باید قدرت اول جهان باشد و نمی‌شود در برابر یک قدرت منطقه‌ای سر خم کند.
از آن سو جمهوری اسلامی اگرچه در بحران بی‌سابقه‌ای گرفتار است اما قادر به "عقب‌نشینی قهرمانانه" با مرگ خامنه‌ای نیست. در واقع قدرتی وجود ندارد که بتواند این سیاست را پیش ببرد. شکست تفاهم‌نامه "اسلام‌آباد" و نقش نیروهای نظامی در شکست آن نمونه بارز و روشن این واقعیت است. حمله به نفتکش‌ها در تنگه هرمز که منجر به شکست تفاهم‌نامه شد، بدون اطلاع پزشکیان صورت گرفته بود، این جا باید گفت "آفتاب آمد دلیل آفتاب، گر دلیلت باید از وی رو متاب". در جهان امروز هر دولت دیگری بود، با این بحران‌های عمیق، دست به عقب‌نشینی می‌زد، اما جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی هژمونی‌طلب آوای جنگ آخرالزمانی سر داده است که برای مردم ایران بسیار خطرناک است. تا امروز نیز جمهوری اسلامی هیچ نشانه‌ای از این‌که آماده عقب‌نشینی باشد - تا حدی که لازمه‌ی جلوگیری از وارد شدن جنگ به یک مرحله‌ی بسیار خطرناک باشد - از خود بروز نداده است.
این بن‌بست نمی‌تواند به همین روال ادامه یابد. یا باید جمهوری اسلامی پای تفاهمی بیاید که حداقل خواست‌های دولت آمریکا را تأمین کند یا جنگ شکل ویرانگری به خود خواهد گرفت. ویرانگرتر از دفعات گذشته و این چیزی است که دولت اسرائیل به شدت خواهان آن است. هر چند که نتیجه‌ی چنین حملاتی نیز غیرقابل پیش‌بینی است.
ویرانی‌ها و عواقب ناگوار جنگ اما نصیب توده‌های محروم جامعه، کارگران و دیگر زحمتکشان خواهد شد. مردمی که خواستار پایان قطعی جنگ هستند، مردمی که خواستار آزادی، رفاه و امنیت هستند. مردمی که دیگر نه حاضر و نه قادر به تحمل این شرایط دهشتناک هستند. باید علیه جنگ بپا خاست. باید با صدای بلند اعلام کرد که ما جنگ نمی‌خواهیم. ما صلح، آزادی و رفاه می‌خواهیم. جنگ ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل با دولت فاشیستی جمهوری اسلامی، جنگ مردم ایران نیست. مردم ایران برای رهایی از این خطر بزرگ که با روز بزرگتر و نزدیکتر می‌شود راهی جز سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و برپایی حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان را ندارند. این تنها راه برای جلوگیری از تبدیل شدن کابوس جنگ به واقعیتی دردناک است.

کمک های مالی

سوئیس

علی‌اکبر صفایی فراهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۴۰ فرانک
حمید اشرف	۳۰ فرانک
محمد کاسه‌چی	۵۰ فرانک
امیر نبوی	۵۰ فرانک

دانمارک

هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمیسا	۲۰۰ کرون

آمریکا

مهسا	۵۰ دلار
از سیاهکل تا حکومت شورایی	۵۰ دلار
رفیق توکل حکومت شورایی	۱۰۰ دلار
گل همین جاست، همین جا برقص!	۵۰ دلار

هلند

داوود مدائن	۵۰ یورو

آلمان

رفقای کارگر	۵۰ یورو
پیروز باد حکومت شورایی	۱۰۰ یورو

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

از صفحه ۱

بازنشستگان در جست‌وجوی اتحاد و همبستگی اجتماعی

تبعیض، چپاول منابع عمومی و سرکوب را نیز نشانه گرفته است. مطالبه نان با مطالبه آزادی، حق تشکل‌یابی، مخالفت با اعدام و خواست برابری گره خورده است. اعتراض بازنشستگان از مرز مطالبات صنفی عبور کرده، اما هنوز با پراکندگی و ضعف سازمان‌یابی روبه‌روست. پرسش محوری این است: چگونه می‌توان این اعتراضات پراکنده را به نیرویی متحد و سازمان‌یافته برای مقابله با فقر، نابرابری و سلب حقوق اجتماعی تبدیل کرد؟

هفته‌های اخیر نمونه روشنی از استمرار و تنوع اعتراضات بازنشستگان بوده است. روز یکشنبه ۵ مهر، بازنشستگان فولاد و ذوب‌آهن در اصفهان مقابل استانداری تجمع کردند. خواست آن‌ها متناسب‌سازی حقوق، ترمیم قدرت خرید متناسب با تورم، بهبود وضعیت بیمه و ارائه خدمات درمانی کارآمد و رایگان، رفع تبعیض در دریافتی‌ها نسبت به شاغلان همتراز و سایر صندوق‌های بازنشستگی و شفاف‌سازی مالی و رسیدگی به مشکلات صندوق بازنشستگی بود.

سه‌شنبه ۵ آبان ۱۴۰۵، بازنشستگان هواپیمایی جمهوری اسلامی، هما، مقابل ساختمان اداره مرکزی این شرکت در تهران تجمع کردند. کاهش قدرت خرید، افزایش هزینه‌های زندگی، توقف پرداخت کمک‌هزینه‌های معیشتی و رفاهی و خدمات نامناسب بیمه درمانی از جمله دلایل اعتراض آنان بود. حدود ۱۳ هزار بازنشسته و مستمری‌بگیر این شرکت با مشکلات شدید معیشتی روبه‌رو هستند. هفته گذشته گزارش شد که دو تن از بازنشستگان هما به دلیل ناتوانی در پرداخت هزینه‌های بیمارستانی، درمان خود را رها کرده و جان باخته‌اند.

۵ آبان ۱۴۰۵، در کرمانشاه نیز، گروهی از کارگران بازنشسته کارخانه سیمان غرب که زیرمجموعه شستا است، برای ثبت شکایت نسبت به پرداخت‌نشدن مطالبات خود، از جمله اجرا نشدن آثار مالی طرح طبقه‌بندی مشاغل، پاداش افزایش تولید و مناسبت‌ها و نحوه محاسبه و پرداخت سنوات پایان خدمت، در هیئت تشخیص اداره کار و رفاه اجتماعی استان کرمانشاه حاضر شدند.

دوشنبه ۴ آبان، بازنشستگان مخابرات در چندین شهر، از جمله تهران، کرمانشاه و اصفهان، به خیابان آمدند. این تجمعات علاوه بر شهرهای یادشده در اهواز، تبریز، بیجار، همدان، خرم‌آباد، رشت و شهرهای دیگر نیز برگزار شد. در این اعتراضات شعارهایی مانند: رسانه‌ها کجایید؟ به داد ما بیایید، سگ هار تورم افتاده به جان مردم، و از دست این گرانی، مردم شدند روانی سر داده شد. بازنشستگان مخابرات به عملکرد مدیران و سهامداران عمده مخابرات، از جمله ستاد اجرایی و تعاونی سپاه، معترضند که با خودداری از اجرای یک مصوبه، حقوق برحق بازنشستگان را پایمال کرده‌اند.

یکشنبه ۳ آبان ۱۴۰۵، بازنشستگان فولاد مقابل ساختمان وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در تهران تجمع کردند و همزمان تجمعاتی در شهرهای دیگری از جمله اهواز، رشت و کرمانشاه برگزار شد. در همین روز بازنشستگان تأمین اجتماعی مقابل سازمان تأمین اجتماعی در تهران و شهرهای دیگر گردآمدند. شعارهای آنان از جمله عبارت بود از: ظلم و ستم فراوان، ما رو کشاند خیابان، اتحاد، اتحاد علیه فقر و فساد، فقط کف خیابون به دست میاد حق‌مون، و همصدا و هم‌پیمان علیه حکم اعدام. فهرست مطالبات اعلام‌شده در این اعتراضات، دامنه گسترده‌ای داشت که دیگر به یک گروه بازنشسته یا یک صندوق خاص محدود نیستند، بلکه مسائل مشترک بخش وسیعی از طبقه کارگر و توده‌ی زحمتکش را بازتاب می‌دهند. از جمله: بهبود معیشت و افزایش قدرت خرید کارگران و زحمت‌کشان، افزایش دستمزدها متناسب با یک زندگی شایسته، مهار تورم و گرانی و تثبیت قیمت کالاها و خدمات اساسی، ایجاد فرصت‌های شغلی و مقابله با بیکاری، کنترل و کاهش اجاره‌بهای مسکن و به‌رسمیت‌شناختن مسکن به‌عنوان حق همگانی، آموزش و درمان و خدمات اجتماعی رایگان و همگانی، حق اعتراض و اعتصاب و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، پایان‌دادن به اعدام و بازداشت و زندانی‌کردن معترضان، پایان فضای امنیتی و ناامنی اجتماعی، مبارزه با فساد و چپاول منابع عمومی، رفع تبعیض و نابرابری و ستم و استثمار و توزیع عادلانه ثروت و تحقق عدالت اجتماعی.

روز سه‌شنبه ۲۸ مهر، کارگران بازنشسته صنعت نفت خوزستان در اصفهان، اهواز، تهران، شاهین‌شهر و کرج، سومین سه‌شنبه اعتراضی خود را در دور جدید اعتراضات برگزار کردند. اعتراض آنان به سطح نازل حقوق، پرداخت‌نشدن مطالبات، تضعیف امکانات بهداشت و درمان و دست‌اندازی دولت به صندوق بازنشستگی بود. شعارهای این تجمعات ابعاد مختلف اعتراض را نشان می‌داد: فقط کف خیابون به دست میاد حق‌مون، فریاد ما بلند است، اتحاد اتحاد، شاغل و بازنشسته اتحاد اتحاد، بازنشسته نفتی بپاخیز علیه ظلم و تبعیض، ما به‌جز حق نمی‌خوایم، صدقه دولت نمی‌خوایم، می‌جنگیم، می‌میریم، صندوقو پس می‌گیریم. بازنشستگان با نام‌بردن از کانون‌های مختلف و بخش‌های صنعت نفت، از جمله کانون‌های ۲۵گانه مراکز نفتی خواستار حمایت و همراهی شدند.

تجمعات اخیر بازنشستگان در شرایطی برگزار شد که در هفته‌های اخیر، ۵۰ تن از نمایندگان مجلس خواستار خارج‌کردن طرح همسان‌سازی حقوق بازنشستگان از دستور کار مجلس شده‌اند. بازنشستگان در مقابل، با شعار: لشکری، کشوری، فولاد، تأمین اجتماعی، اتحاد اتحاد، بر ضرورت همبستگی میان بازنشستگان صندوق‌های مختلف تأکید کردند.

در فراخوان بازنشستگان کرمانشاه آمده است: «ما بازنشستگان بیش از این توان تحمل زندگی فلاکتباری را که دولت سرمایه‌داران و صاحبان ثروت و قدرت از طریق اعمال سیاست‌های منفعت‌طلبانه و ایجاد تورم افسارگسیخته برای مردم کارگر و زحمتکش رقم زده‌اند، نداریم. پس از سال‌ها تلاش و زحمت در عرصه کار و تولید و ارائه خدمات، برخورداری از یک زندگی مناسب درخور انسان حق طبیعی ماست.»

بازنشستگان گیلان نیز در فراخوان خود تأکید کرده‌اند که فریاد اعتراض دیگر صرفاً یک شعار نیست، بلکه ضرورتی برخاسته از فروپاشی معیشت، تبعیض ساختاری و انسداد افق زندگی است. آنان این اعتراض را صدای کارگران، معلمان، وکلا، دانشجویان و معترضانی دانسته‌اند که با بازداشت، زندان و محرومیت از آزادی روبه‌رو هستند. در این فراخوان آمده است: «امروز، مردم نه زرادخانه و موشک و پهپاد، نه جنگ و شبکه‌های نیابتی، بلکه نان، کار، آزادی و زندگی شرافتمندانه می‌خواهند.» دعوت از کارگران، معلمان، کارکنان کشوری و لشکری و همه مطالبه‌گران برای پیوستن به یکشنبه‌های اعتراضی سراسری نیز با این عبارت همراه شده است: «تا صداهای پراکنده در هم تنیده شوند و مطالبات مشترک، سیمای روشن‌تری از خواست عدالت، آزادی و برابری ترسیم کنند.»

بازنشستگی در اصل بخشی از حقوق اجتماعی نیروی کار است. کارگر در دوران اشتغال، بخشی از دستمزد خود را به صندوق بیمه می‌پردازد تا در دوره‌ای که دیگر توان یا امکان اشتغال ندارد، از درآمد و خدمات درمانی برخوردار باشد. این حق، حاصل سال‌ها کار و مشارکت در تولید و ارائه خدمات است. با این حال، سیاست‌های حاکم که بر مسئولیت فردی، خصوصی‌سازی خدمات رفاهی و اتکا به پس‌انداز شخصی تأکید می‌کنند، عملاً بازنشستگی را از یک حق اجتماعی به کالایی فردی تبدیل کرده‌اند. گسترش صندوق‌های خصوصی و بیمه‌های فردی نیز در همین جهت قرار دارد.

محرومیت بازنشستگان از یک زندگی مناسب بر بستر چند دهه تغییر در سیاست‌های اقتصادی، روابط کار و نظام تأمین اجتماعی شکل گرفته است. از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، در بسیاری از کشورهای غربی، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی با عناوینی چون انعطاف‌پذیری بازار کار، «اصلاحات ساختاری» و پایداری مالی نظام بازنشستگی به اجرا درآمد. پیامد این روند، گسترش قراردادهای موقت، کاهش امنیت شغلی، افزایش سن بازنشستگی، کاهش مزایا و واگذاری بخشی از مسئولیت‌های رفاهی دولت به بخش خصوصی بود. منطق مشترک این سیاست‌ها کاهش هزینه نیروی کار و فراهم‌کردن شرایط مناسب‌تر برای انباشت سرمایه در دوره بحران اقتصادی بود.

در ایران نیز از اوایل دهه ۱۳۷۰، همزمان با اجرای سیاست‌های «تعدیل ساختاری» و

درصفحه ۴

از صفحه ۳

بازنشستگان در جست‌وجوی اتحاد و همبستگی اجتماعی

خصوصی‌سازی، جهت‌گیری مشابهی در حوزه قوانین کار و بازنشستگی شکل گرفت. گسترش قراردادهای موقت، کاهش شمول قانون کار، تقویت پیمانکاری، و عقب‌نشینی دولت از تأمین مستقیم هزینه‌های رفاهی، اجزای این روند بودند. جهت‌گیری کلی سیاست‌ها در انتقال بخشی از هزینه‌های بحران اقتصادی و بازتولید نیروی کار از دولت و بنگاه‌ها به کارگران و بازنشستگان مشترک بوده است. کاهش امنیت شغلی در دوران اشتغال، محدودشدن سهم مزد از ارزش تولید و کاهش تعهدات کارفرمایی، در دوران بازنشستگی نیز به شکل مستمری ناکافی، خدمات درمانی محدود و وابستگی بیشتر به بازار خود را نشان می‌دهد.

بحران صندوق‌های بازنشستگی در ایران را باید در همین چارچوب بررسی کرد. روایت دولتی وضعیت کنونی صندوق‌های بازنشستگی، کاهش نسبت بیمه‌پردازان به مستمری‌بگیران و افزایش شمار بازنشستگان است. این نسبت که به نسبت پشتیبانی معروف است، شاخص مهمی برای سنجش وضعیت مالی صندوق‌هاست. اما اتکاء به آن به عنوان عامل بحران، یک روایت وارونه است. باید پرسید چه سیاست‌هایی موجب کاهش شمار بیمه‌پردازان شده‌اند، چه عواملی بر افزایش شمار بازنشستگان تأثیر گذاشته‌اند، دولت چه میزان از تعهدات قانونی خود را انجام نداده و منابع صندوق‌ها در چه مسیری مصرف شده‌اند. گسترش قراردادهای موقت و پیمانکاری، کاهش استخدام‌های رسمی، خصوصی‌سازی و محدودشدن پوشش بیمه‌ای، از عواملی هستند که ورودی صندوق‌ها را کاهش می‌دهند. در مقابل، دولت با تصویب قوانین و مقرراتی که بار مالی آن‌ها را بدون تأمین منابع لازم بر صندوق‌ها تحمیل کرده، بدهی خود را به این نهادها افزایش داده است.

کاهش تعداد بیمه‌پردازان، گسترش اشتغال غیررسمی و پیمانکاری، کاهش استخدام‌های رسمی، عدم پرداخت بدهی‌های دولت، تحمیل تعهدات بدون منبع مالی، واگذاری شرکت‌های زیان‌ده و مداخله در مدیریت صندوق‌ها، مجموعه‌ای از عوامل مرتبطاند که در طول زمان به تضعیف منابع صندوق‌ها انجامیده‌اند. بحران مالی صندوق‌ها در واقع بخشی از بحران گسترده‌تر مناسبات کار و تأمین اجتماعی است. بحرانی که در آن هزینه بازتولید نیروی کار، هم در دوران اشتغال و هم پس از پایان آن، بیش از پیش بر دوش خود نیروی کار قرار می‌گیرد.

آمارهای ارائه‌شده درباره وضعیت صندوق‌ها ابعاد بحران را روشن‌تر می‌کند. رئیس اندیشکده رفاه و تأمین اجتماعی، علیرضا عسکریان، روز ۲۷ تیر ۱۴۰۵ در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر اعلام کرد که بسیاری از صندوق‌ها عملاً به مرحله ورشکستگی رسیده‌اند و برخی دیگر نیز از نقطه سربه‌سر عبور کرده‌اند. به گفته او، از میان حدود ۱۷ تا ۱۸ صندوق بازنشستگی کشور، تقریباً هیچ صندوقی در وضعیت مطلوب قرار ندارد.

در مورد صندوق بازنشستگی کشوری، داده‌های ارائه‌شده از وجود شکافی جدی میان تعداد بیمه‌پردازان و مستمری‌بگیران حکایت دارد. این صندوق ۸۸۰ هزار شاغل بیمه‌پرداز دارد و در مقابل به یک میلیون و ۶۳۰ هزار بازنشسته حقوق پرداخت می‌کند. به این ترتیب تعداد مستمری‌بگیران تقریباً دو برابر بیمه‌پردازان است. بخش عمده شاغلان و بازنشستگان این صندوق را کارکنان و معلمان وزارت آموزش و پرورش تشکیل می‌دهند. کاهش استخدام‌های جدید و افزایش شمار بازنشستگان، ورودی صندوق را نسبت به خروجی آن کاهش داده است.

وضعیت سازمان تأمین اجتماعی نیز نشان‌دهنده گستردگی مسئله است. مطابق آخرین آمار ارائه‌شده توسط تامین اجتماعی، این سازمان بیش از چهار میلیون و ۹۶۲ هزار تا چهار میلیون و ۹۷۶ هزار مستمری‌بگیر اصلی در قالب حدود چهار میلیون و ۴۴۷ هزار پرونده دارد و حدود سه میلیون و ۹۱۴ هزار نفر نیز به‌عنوان اعضای تبعی مستمری‌بگیران از خدمات آن استفاده می‌کنند. حدود ۸۵ درصد مستمری‌بگیران این سازمان حداقل‌بگیر هستند. این آمار در کنار برآورد رئیس اندیشکده رفاه و تأمین اجتماعی درباره فقر شدید غذایی بیش از ۱۵ میلیون نفر و قرارگرفتن حدود ۲۵ تا ۳۵ میلیون نفر زیر خط فقر مطلق، نشان می‌دهد که بحران معیشت بازنشستگان بخشی از بحران گسترده‌تر زندگی طبقه کارگر و اقشار کم‌درآمد است.

بدهی دولت به صندوق‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل این بحران است. رقم بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس تا هزار هزار میلیارد تومان برآورد شده است. بخش‌هایی از این بدهی مربوط به سهم بیمه دولت، معافیت‌های بیمه‌ای کارفرمایان و هزینه بازنشستگی پیش از موعد است.

دولت از یک سو تعهدات قانونی خود را پرداخت نمی‌کند و از سوی دیگر هزینه اجرای سیاست‌های خود را بر منابع بیمه‌شدگان تحمیل می‌کند. سپس همین صندوق‌ها به‌عنوان نهادهایی معرفی می‌شوند که با بحران مالی مواجه‌اند و برای نجات آن‌ها باید سن بازنشستگی افزایش یابد، محاسبه مستمری تغییر کند و تعهدات محدود شود. رئیس مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی گفته است «مردان و زنان باید بیشتر کار کنند و دیرتر بازنشسته شوند تا بحران صندوق‌های بازنشستگی رفع شود». افزایش سن بازنشستگی و کاهش مزایا به معنای انتقال دوباره هزینه بحران به نیروی کار است.

سیاست انتقال بار بحران مالی صندوق‌ها بر دوش بیمه‌شدگان و بازنشستگان، در شرایطی پیش می‌رفت که نارضایتی از وضعیت معیشتی و کاهش قدرت خرید، به موجی از اعتراضات صنفی در میان بازنشستگان تبدیل شد. اعتراضات که از یک دهه پیش آغاز شده بود در سال ۱۳۹۶ با تجمعات اعتراضی مقابل مجلس و وزارت کار ادامه یافت و از سال ۱۳۹۷، شکل منظم‌تر و گسترده‌تری پیدا کرد و در سال ۱۳۹۹ به موجی از تجمعات سراسری، به‌ویژه در میان بازنشستگان تأمین اجتماعی، تبدیل شد. در بهمن و اسفند ۱۳۹۹، اعتراضات بازنشستگان با برگزاری تجمعات گسترده در تهران و ده‌ها شهر دیگر به اوج رسید. هزاران بازنشسته و مستمری‌بگیر تأمین اجتماعی، در اعتراض به حقوق ناچیز، فقر، گرانی و بی‌توجهی دولت، بارها به خیابان آمدند. پاسخ حکومت اما سرکوب بود: از ضرب‌وشتم معترضان در تبریز و تهران تا بازداشت ده‌ها بازنشسته به جرم پیگیری مطالبات صنفی.

مقایسه وضعیت امروز با سال‌های گذشته که تجمعات بازنشستگان پرشمار بود، نشان می‌دهد که از یک سو تجمعات کنونی در بسیاری موارد از نظر تعداد شرکت‌کنندگان محدودترند و از سوی دیگر، محتوای شعارها و مطالبات رادیکال‌تر شده و مسائل اقتصادی و صنفی با موضوعات سیاسی و اجتماعی پیوند خورده‌اند. تورم و گرانی، کاهش قدرت خرید، بیکاری، بحران مسکن، هزینه‌های درمان، ناامنی شغلی و فقر، زندگی بخش وسیعی از جامعه را تحت فشار قرار داده‌اند. در همان حال، سرکوب اعتراضات، بازداشت فعالان و محدودیت تشکل‌های مستقل، امکان سازمان‌دهی و تداوم مبارزه را کاهش داده است. نتیجه این که رادیکال‌تر شدن شعارها الزاماً به معنای افزایش توان عملی جنبش نبوده است. مطالبات و آگاهی اعتراضی گسترش یافته، اما به دلیل پراکندگی، فشار اقتصادی و سرکوب، امکان تبدیل آن به نیروی اجتماعی سازمان‌یافته فراهم نشده است.

در شرایط کنونی، بازنشستگان اغلب مسائل مشترک جامعه را در شعارهای خود بازتاب می‌دهند. این امر از یک سو ظرفیت پیوند میان جنبش بازنشستگان و سایر جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، محدودیت‌های موجود را آشکار می‌کند. در فراخوان‌های بازنشستگان کرمانشاه و گیلان، از کارگران، معلمان، کارکنان کشوری و لشکری و همه مطالبه‌گران دعوت شده است که به تجمعات بپیوندند. عبارت «صداهای پراکنده در هم تنیده شوند» در فراخوان گیلان و تأکید بازنشستگان کرمانشاه بر اینکه «پیروزی ما در گرو اتحاد و همصدایی سراسری ماست»، بیان روشن این ضرورت است. با این حال، حمایت عملی تشکل‌ها و فعالان سایر جنبش‌های اجتماعی هنوز متناسب با این دعوت‌ها نیست. در بسیاری موارد، حمایت به بازنشر فراخوان‌ها، اعلام همبستگی و صدور بیانیه محدود می‌ماند اما به مشارکت مؤثر و حضور مشترک در میدان اعتراض تبدیل نمی‌شود.

این فاصله میان همبستگی اعلام‌شده و همبستگی عملی، یکی از مشکلات اساسی جنبش‌های اعتراضی است. مبارزات پراکنده، حتی هنگامی که مطالبات مشترک و شعارهای رادیکال دارند، نیروی اعتراضی را فرسوده می‌کنند. در نتیجه،

درصفحه ۹

از صفحه ۱

دیکتاتوری بورژوازی در دمکراسی‌های پارلمانی

بحران سیاسی اروپا را فراگرفته است. تحمیل فشار سیاست نئولیبرال بر گرده توده‌های کارگر و زحمتکش، تشدید استثمار، مصادره تمام حقوق و دست‌آوردهای اجتماعی که کارگران با مبارزات خود طی سال‌های متمادی به دست آورده بودند، تلاش بورژوازی انحصاری برای تحمیل بار بحران اقتصادی کنونی از طریق سیاست موسوم به ریاضت بر دوش توده‌های زحمتکش و سرانجام رشد میلیتاریسم و اختصاص مبالغ کلان به خرید تسلیحات ، تقویت نیروهای مسلح و آمادگی برای جنگ ، فشار و ستم بر توده‌های کارگر و زحمتکش را چنان افزایش داد که توده‌های مردم اروپا، تاب تحمل این‌همه فشار را از دست دادند. میلیون‌ها تن از مردم کشورهای اروپائی به مبارزه علنی و مستقیم علیه نظم موجود روی آوردند. موج وسیعی از اعتراضات به سیاست‌های ارتجاعی بورژوازی، در شکل تظاهرات و اعتصابات، تاکنون تعدادی از کشورهای اروپائی ازجمله فرانسه، اسپانیا، پرتغال، اتریش ، آلبانی، یونان، بلژیک، ایتالیا، آلمان، حول خواسته‌های عمدتاً رفاهی و اجتماعی، شکل‌گرفته است. محرک اعتراضات، کمبود و کاهش بودجه مدارس و دانشگاه‌ها ، فرسودگی زیرساخت‌های آموزشی و کمبود معلم، گرانی روزافزون کالاها و درنتیجه، کاهش دستمزد و قدرت خرید، نارضایتی از افزایش هزینه‌های زندگی، بیکاری ، بحران مسکن و هزینه‌های سنگین آن، آینده مبهم اشتغال جوانان، شکاف عمیق و بی‌سابقه فقر و ثروت، نارضایتی وسیع از دولت‌های ستمگرحاکم ، فساد سیاسی ، مخالفت با خدمت سربازی اجباری، جنگ ، افزایش هزینه‌های نظامی و سیاست‌های نژادپرستانه دولت‌ها، بوده است.

همان‌گونه که از این موارد برمی‌آید ، مطالباتی که مطرح شده‌اند، در چهارچوب نظم سرمایه‌داری‌اند و در این مرحله خطری جدی برای نظم حاکم محسوب نمی‌شوند. مبارزاتی هم که حول این مطالبات شکل‌گرفته است ، جز موارد بسیار محدودی که در واکنش به وحشی‌گری پلیس شکلی قهرآمیز به خود گرفت و به برخی از مراکز و فروشگاه‌های وابسته به شرکت‌های بزرگ حمله شد، اساساً مسالمت‌آمیز بوده است. برعکس، این پلیس و نیروهای مسلح ضد شورش بودند که از همان آغاز به قهر و سرکوب عریان و بی‌رحمانه علیه مردم معترض متوسل شدند.

اعتراضات در اغلب کشورها با سرکوب خشن و بی‌رحمانه روبه‌رو شده است. در فرانسه ده‌ها هزار نیروی ضد شورش پلیس به مقابله با مردم گسیل شدند. در برخی کشورها از نمونه فرانسه و ایتالیا، ارتش نیز به خیابان‌ها فرستاده شد. ممنوعیت تجمع و تظاهرات در تعدادی از شهرها به مرحله اجرا درآمد و حتی مقررات منع عبور و مرور شبانه در تعدادی از شهرها و خیابان‌ها به اجرا گذاشته شد. کابینه نئوفاشیست ایتالیا فرامین ویژه‌ای صادر کرد. ارتش به خیابان‌های میلان گسیل شد. بازداشت و محاکمه کودکان بالای ۱۴ سال در دستور کار قرار گرفت. برای گروه‌های بیش از پنج نفر، حبس تا پنج سال و جریمه‌های نقدی سنگین تعیین شد. در فرانسه گزارش‌هایی از مرگ دو نفر و جراحات شدید، ازجمله قطع دست و آسیب چشم دو نفر انتشاریافته است.

اما تنها نیروهای مسلح دولت‌های سرمایه‌داری به مقابله با مردم گسیل نشدند. گروه‌های فاشیست، تحت حمایت پلیس به تجمعات و تظاهرات مردم یورش بردند. علاوه بر این، تمام احزاب راست و فاشیست درون پارلمان‌ها نیز مبارزات مردم را محکوم کردند و خواهان مقابله‌ای جدی‌تر، یا صریح‌تر، سرکوب شدیدتر شدند. با این اوصاف، سؤال این است که این وحشی‌گری نیروهای ضد شورش به‌ویژه در فرانسه و ایتالیا در برابر اعتراضات مسالمت‌آمیز میلیون‌ها تن از مردم معترض، گسیل ارتش به جنگ مردم غیرمسلح و بی‌دفاع، اعلام حکومت‌نظامی و مقررات منع عبور و مرور در برخی شهرها، سلب آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک مردم، ممنوعیت تجمع و تظاهرات ، زندانی کردن و محاکمه حتی کودکان را در یک دمکراسی پارلمانی چگونه باید توضیح داد و اگر مردم این کشورها خواستار سرنگونی طبقه حاکم شوند، چه رخ خواهد داد؟ آیا همان اتفاقی رخ نخواهند داد که مثلاً یک رژیم استبدادی بی‌رحم نظیر جمهوری اسلامی در دی‌ماه علیه مردم ایران انجام داد و با کشتار بی‌رحمانه هزاران تن از موجودیت خود دفاع کرد؟

شاید برای عده‌ای ناآگاه یا مغرض، سؤال غریبی است، مقایسه جمهوری پارلمانی فرانسه با یک رژیم دیکتاتوری عریان آدمکش.

غریب بودن این سؤال از آنجائی ناشی می‌شود که نظریه‌پردازان بورژوازی و مبلغان جیره‌خوار آن، سال‌ها تلاش کرده‌اند این دروغ بزرگ را اشاعه دهند که کشورهای جهان به دو گروه تقسیم می‌شوند : یک گروه دارای نظام‌های سیاسی هستند که دمکراسی خالص بر آن‌ها حاکم است و در اینجا از دیکتاتوری، سرکوب، بی حقوقی خبری نیست و مردم از آزادی کامل برخوردارند و اساساً قدرت در دست خود مردم است. در مقابل، نظام‌هایی هستند که مطلقاً فاقد دمکراسی‌اند، آزادی سیاسی در آن‌ها وجود ندارد و یکسر دیکتاتوری‌اند.

در واقعیت اما در هر نظم طبقاتی، همواره طبقه حاکم از دمکراسی برخوردار بوده، درحالی‌که نصیب طبقه تحت ستم و استثمار، دیکتاتوری بوده است، خواه این دیکتاتوری عریان و تروریستی باشد یا پوشیده.

در طول تاریخ بشریت، از وقتی‌که جامعه طبقاتی شکل گرفت، هر نظم اقتصادی – اجتماعی که پدیدار شده، روبنای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک مختص خود را داشته و با هر تغییری در ساختار اقتصادی و شیوه تولید، روبنای سیاسی و ایدئولوژیک آن نیز منطبق با نیازهای این شیوه تولید جدید، تغییر کرده و دگرگون‌شده است.

هر شکل‌بندی اقتصادی-اجتماعی به‌حسب شیوه تولید مختص آن، نوع معینی از دولت را پدید آورده و هر نوع دولتی، شکل‌های مختلفی به خود گرفته است. طبقه حاکم و مسلط که فرمانروای جامعه بوده است، در تمام شکل‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی، قدرت را در دست داشته، از آزادی و دمکراسی برخوردار بوده ، مؤسسات و نهادهای مختص خود را برای حکومت کردن و فرمانروائی ایجاد کرده ، تصمیم‌گیرنده بوده و تصمیمات خود را با تکیه‌بر قدرت دولتی به مرحله اجرا و عمل درآورده و بر طبقه فرودست تحمیل کرده است. در رم و یونان باستان طبقه برده‌دار ، از آزادی و حقوق سیاسی برخوردار بود و مجامع و شوراهایی برای تصمیم‌گیری ، وضع قوانین و اجرای آن‌ها در اختیار داشت. اما بردگان، زنان، و گروه‌های دیگری که شهروند محسوب نمی‌شدند، از این دمکراسی و آزادی محروم بودند و طبقه حاکم، اراده سیاسی خود را با قهر و زور دستگاه دولتی بر آن‌ها تحمیل می‌کرد و هر شورش و نافرمانی طبقه تحت ستم توسط نیروهای مسلح دستگاه دولتی، بی‌رحمانه سرکوب می‌شد. بنابراین، در جامعه برده‌دار باستانی، هم دمکراسی برای طبقه حاکم وجود داشت و هم دیکتاتوری برای طبقه تحت ستم. در نظام فئودالی هم که نوع دولت مختص خود را داشت، وضع بر همین منوال بود. دمکراسی و آزادی مختص فئودال‌ها بود و دیکتاتوری برای دهقانان . در نظام سرمایه‌داری نیز چنین بوده و هست. با این تفاوت که منطبق با شیوه تولید سرمایه‌داری، نوع معینی از دولت، مختص این نظام و اشکالی از آن را پدید آورده است که مفصل‌تر به آن می‌پردازیم.

بنابراین به‌رغم این‌که در هر شکل‌بندی اقتصادی-اجتماعی، اشکال مختلفی از دولت پدید آمده است، هرگز درجایی دمکراسی یا دیکتاتوری خالص وجود نداشته است. در هرکجا که به‌حسب شیوه تولید مسلط یک طبقه حاکم و فرمانروا وجود داشته، این طبقه نمی‌توانسته طبقه حاکم و فرمانروای جامعه باشد و سلطه طبقاتی خود را حفظ کند و طبقه یا طبقات تحت ستم را به تبعیت وادارد، مگر آن‌که اراده سیاسی خود را بر آن‌ها تحمیل کرده باشد . ابزار و وسیله به تبعیت واداشتن نیز دستگاه جبر و زور، ارگان سیادت طبقاتی، دولت بوده که بر بنیاد نیروهای مسلح سرکوب و بوروکراسی بناشده است.

این اتوریته و اقتدار سیاسی ،این تحمیل اراده سیاسی یک طبقه بر طبقه دیگر، هر شکلی که به خود بگیرد، دیکتاتوری طبقاتی است، همواره وجود داشته و دارد. موجودیت دستگاهی به نام دولت، با تمام ارتش، پلیس و دستگاه‌های امنیتی، زندان‌ها، دادگاه‌ها و بوروکراسی در تمام‌دورانی که نظم طبقاتی پدید آمده، خود تجسم عینی و مادی عریان وجود اتوریته سیاسی یا به زبان دیگر دیکتاتوری طبقاتی است.

محال است که یک طبقه بتواند حاکم و فرمانروا باشد، مگر آنکه از اقتدار سیاسی برخوردار باشد و توانسته باشد اراده سیاسی خود را بر طبقه یا طبقات دیگر تحمیل کرده باشد. تنها باوجوداین اتوریته سیاسی ست که یک طبقه می‌تواند فرمانروایی و تسلط سیاسی و اقتصادی خود را حفظ نماید.

اما این‌که طبقه حاکم به چه شکل مشخصی،این اتوریته و تحمیل اراده سیاسی، یا دیکتاتوری طبقاتی خود را اعمال می‌کند یعنی به شکل دیکتاتوری عریان یا پوشیده،اینکه، چگونه و تحت چه شرایطی، ارگان‌های سرکوب، این ابزار اعمال اتوریته سیاسی را به کار می‌گیرد و خود این دستگاه دولتی، چه شکل معینی به خود گرفته، علاوه بر این‌که وابسته به مراحل مختلف تکامل

درصفحه ۶

از صفحه ۵

دیکتاتوری بورژوازی در دمکراسی‌های پارلمانی

تاریخی بشریت و شیوه‌های مختلف تولید است، به شرایط خاص و ویژه هرکشور، توازن قوای طبقاتی و مبارزه طبقاتی نیز وابسته است. در دوران باستان و قرون‌وسطا، شکل تحمیل این اقتدار سیاسی کاملاً عریان و استبدادی است. اما در دوران سرمایه‌داری، شکلی ظریف‌تر و پوشیده‌تر به خود گرفته است، اما فقط تا جایی که خود این اتوریته سیاسی مورد تهدید قرار نگیرد.
پایه و شالوده دمکراسی‌های پارلمانی هم مثل هر شکل‌بندی اقتصادی-اجتماعی دیگر، در شیوه تولید قرار دارد و منطبق با شیوه تولید سرمایه‌داری روبنای سیاسی ویژه آن شکل‌گرفته است. شیوه تولید سرمایه‌داری از هنگامی‌که شکل گرفت، با وابستگی و امتیازات فئودالی سر سازش نداشت. در این شیوه تولید، می‌بایستی انسان‌های ظاهراً آزاد و برابر وارد معامله، خریدوفروش، با یکدیگر شوند. بنابراین بورژوازی سیستم امتیازات و وابستگی دهقانان به اربابان فئودال را ملغی ساخت تا دو فرد آزاد و برابر وارد معامله با یکدیگر شوند. کارگر ظاهراً باید آزاد باشد که نیروی کار خود را به سرمایه‌دار از موضع دو فرد برابر حقوق بفروشد. ظاهر قضیه این است: در اینجا کسی نمی‌تواند دیگری را از آزادی و برابری محروم کند و بنده و برده خود سازد. کسی نمی‌تواند کارگر را به‌زور،همچون دوران برده‌داری و سرواژ به کار وادارد. کارگر و سرمایه‌دار ظاهراً باهم برابرند و به‌عنوان دو فرد برابر و متساوی الحقوق وارد معامله با یکدیگر می‌شوند. یکی کالایی را می‌فروشد و دیگری می‌خرد.
روشن است که کارگر و سرمایه‌دار به‌طور واقعی برابر نیستند و آزادی و برابری در اینجا صوری است. کارگر در واقعیت، آزاد نیست که نیروی کارش را بفروشد یا نفروشد. چون تنها کالایی که برای فروش دارد، نیروی کار اوست و اگر آن را نفروشد از گرسنگی می‌میرد. کارگری که آه در بساط ندارد با سرمایه‌داری که ثروت و سرمایه هنگفتی در اختیار دارد در واقعیت، برابر هم نیست.
بااین‌همه، می‌بایستی همین برابری و آزادی صوری و ظاهری در شیوه تولید سرمایه‌داری ، به عرصه سیاسی نیز بسط یابد.
بنابراین، بورژوازی از وقتی‌که به‌عنوان یک طبقه جدید و انقلابی به همراه شیوه تولید سرمایه‌داری بر پهنه تاریخ ظاهر شد، در طی یکـرشته انقلاب‌ها، نهادهای کهنه عصر فئودالی را برچید و نهادهای سیاسی و حقوقی جدیدی ایجاد کرد. آزادی فردی و برابری شهروندان در برابر قانون به رسمیت شناخته شد.
در دمکراسی پارلمانی که در آن ظاهراً برابری افراد به رسمیت شناخته شد، آزادی‌های سیاسی وجود دارد، انتخابات آزاد وجود دارد و در ظاهر، تفاوت ثروت به رسمیت شناخته‌نشده و هرکس یک رأی دارد و همه در برابر قانون برابرند. مردم آزادند، نمایندگان خود را انتخاب کنند و به پارلمان بفرستند یا رئیس‌جمهوری را برگزینند. در اینجا طبقه حاکم سرمایه‌دار قدرت خود را با روش‌های لیبرال اعمال می‌کند و دیکتاتوری شکل ظریف و پوشیده‌ای به خود می‌گیرد.
البته باید این را هم افزود که در دمکراسی‌های پارلمانی سال‌ها طول کشید تا کارگران با مبارزات خود همین آزادی‌های صوری را به دست آورند تا فرضاً از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار شوند، یا تشکل‌های خود را ایجاد کنند و قرن‌ها به طول انجامید تا بورژوازی حق رأی عمومی را برای همگان بپذیرد. زنان، نیمی از جمعیت هرکشور، آخرین گروهی بودند که در دمکراسی‌های پارلمانی از حق رأی برخوردار شدند و این درنتیجه مبارزات کارگران به‌ویژه انقلاب سوسیالیستی اکتبر بود که دولت‌های سرمایه‌داری را ناگزیر کرد حق رأی برای زنان را نیزبه رسمیت بشناسد که آخرین مورد آن‌هم سویس در اواسط دهه ۷۰ قرن بیستم بود.
گفتیم که در دمکراسی‌های پارلمانی به‌جز در شرایط بحرانی، دیکتاتوری یعنی تحمیل اراده سیاسی طبقه سرمایه‌دار بر طبقه تحت ستم کارگر برای واداشتن آن به تبعیت، شکلی پوشیده به خود می‌گیرد.
حالا صوری بودن دمکراسی پارلمانی را در عمل ببینیم. دمکراسی بورژوائی واقعاً وجود دارد، اما بحث بر سر این است که برای کدام طبقه؟ آیا همان‌گونه که نظریه‌پردازان بورژوازی مدعی‌اند، طبقه کارگر و سرمایه‌دار به یکسان از دمکراسی و اعمال حاکمیت سیاسی برخوردارند؟ چراکه ادعا می‌شود دمکراسی آن نظام حکومتی است که در آن "قدرت در دست مردم" است و این قدرت از طریق یک نظام نمایندگی اعمال می‌شود. انتخابات آزاد و بی‌طرفانه است. آزادی‌های سیاسی برای همه به رسمیت شناخته‌شده و تمام شهروندان در برابر قانون برابرند.

در جامعه سرمایه‌داری اما مثل هر جامعه طبقاتی دیگر مردم همچون یک گونی سیب‌زمینی نیستند که فرقی نداشته باشند. در این جامعه دوطبقه اصلی سرمایه‌دار و کارگر، مالک و بی‌چیز، ثروتمند و فقیر، استثمارگر و استثمار شده وجود دارد که منافعشان به‌کلی متضاد است و یک قشر میانی خرده‌بورژوائی که امروزه به آن طبقه متوسط می‌گویند.
ببینیم در یک شرایط عادی که نظم سرمایه‌داری با بحران‌های سیاسی جدی روبه‌رو نیست، مبارزات طبقه کارگر در چهارچوب نظم موجود قرار دارد و به‌اصطلاح دوران آرامش سیاسی است، در عمل در این دمکراسی پارلمانی کار چگونه پیش می‌رود. در اینجا پارلمان ، شکلی توهم برانگیز به دولت بورژوایی می‌دهد و نقش وارونه جلوه دادن واقعیت اتوریته سیاسی طبقه حاکم را برعهده گرفته است. وسایل رنگارنگ ارتباط‌جمعی، ابزارهای سلطه ایدئولوژیک طبقه حاکم و ایجاد و پرداخت آگاهی کاذب‌اند. تمام این دستگاه عریض و طویل دولت ازآن‌رو ساخته‌وپرداخته شده است، تا گروه بسیار کوچکی از اعضای جامعه، اقلیتی بسیار محدود، طبقات سرمایه‌دار و مالک بتوانند، اراده و اتوریته سیاسی خود را به شکلی پوشیده بر اکثریت عظیم جامعه تحمیل کنند. بدون این دستگاه ممکن نبود که طبقه سرمایه‌دار، حتی یک روز بتواند اتوریته سیاسی خود را بر طبقه تحت ستم و استثمار کارگر تحمیل نماید. در این نظام سیاسی به مردم این حق داده‌شده است که هر چهار یا پنج سال در انتخابات پارلمان یا ریاست جمهوری شرکت کنند و نمایندگان خود را برگزینند. اما طبقه سرمایه‌دار که ثروت و سرمایه در اختیار اوست، تمام امکانات مادی و معنوی جامعه را در اختیار دارد، احزاب و سازمان‌های مختلفی را سازمان داده و متشکل وارد عرصه مبارزات انتخاباتی می‌شود. مهم‌ترین روزنامه‌ها و تمام رادیو، تلویزیون‌ها، سینما، شبکه‌های اجتماعی ، چاپخانه‌ها و در کل تمام امکانات تبلیغی و ترویجی متعلق به اوست. احزاب بورژوائی که همه از نظم سرمایه‌داری دفاع می‌کنند، وارد رقابت با یکدیگر می‌شوند. اما طبقه کارگر که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد، هیچ‌یک از امکانات فوق‌الذکر را دراختیار ندارد که بتواند حتی از آزادی‌های ظاهراً به رسمیت شناخته‌شده استفاده کند. یا اساساً حزبی ندارد و اگر هم داشته باشد چنان زیر بمباران تبلیغاتی بورژوازی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند نقشی بازی کند. به تمام پارلمان‌ها به‌ویژه در اروپا و آمریکا که کعبه آمال طرفداران نظم ستمگر سرمایه‌داریست ، نگاه کنید. اثری از پرجمعیت‌ترین طبقه این کشورها یعنی طبقه کارگر دیده نمی‌شود. در آمریکا آنچه هست، رقابت و تقسیم قدرت میان دو حزب نماینده انحصارات بزرگ اقتصادی این کشور است. این را هم در کنگره آمریکا و هم در نهاد ریاست جمهوری این کشور می‌بینیم. در پارلمان‌های اروپائی هم نمایندگان تماماً وابسته به احزاب طبقه سرمایه‌دارند که از نظم موجود دفاع می‌کنند و پاسدار آن هستند. منتها برای فریب مردم، هریک نقش و وظیفه معینی را برعهده‌گرفته‌اند. یکی خود را طرفدار لیبرالیسم معرفی می‌کند، دیگری می‌گوید دمکرات است و روشنفکران بورژوازی را بسیج می کند، سومی مسیحی است و مذهبی‌ها را به پای صندوق رای می‌کشد، چهارمی سبز محیط زیستی است،پنجمی حزب دفاع از حیوانات است، ششمی حزب سوسیال‌دمکرات یا کارگر است که زمانی قرار بود ظاهراً برای بهبود سطح معیشت کارگران در چهارچوب نظام سرمایه‌داری نقش فریب و تحمیق کارگران را بر عهده گیرند و حالا سال‌هاست که این سیاست را کنار گذاشته و یکسره به‌پیش برنده سیاست بورژوائی ضد کارگری موسوم به نئولیبرالیسم اقتصادی تبدیل‌شده‌اند، هفتمی حزب نئوفاشیست است که وظیفه‌اش مخالفت با مهاجران و پناهندگان و تقویت گرایش‌های نژادپرستانه است، هشتمی حزب دهقانان و در نهایت گروه‌هایی که خود را چپ معرفی می‌کنند.
در چنین سیستمی یک روز از مردم خواسته می‌شود که به‌پای صندوق رأی بیایند و به کاندیداهای نمایندگی مجلس یا ریاست جمهوری که احزاب معرفی کرده‌اند، رأی دهند. مردمی که باید انتخاب کنند خودشان هیچ‌گونه شناختی از این کاندیداها ندارند. عموماً حتی نام آن‌ها را قبلاً نشنیده‌اند. معرف این داوطلبان، معمولاً احزاب بورژوایی با امکانات فراوان، روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون‌ها و دیگر وسایل تبلیغی هستند. بنابراین مردمی که در انتخابات شرکت می‌کنند به ناگزیر فقط باید به تبلیغات این احزاب اعتماد کنند. در غیر این صورت اصلاً نمی‌توانند در انتخابات شرکت کنند. از همین روست که همواره حدود نیمی از مردم در انتخابات دمکراسی‌های پارلمانی شرکت نمی‌کنند.

درصفحه ۷

از صفحه ۶

دیکتاتوری بورژوازی در دمکراسی‌های پارلمانی

درواقع کارکرد نهادهای انتخاباتی دمکراسی‌های بورژوایی، به نحوی است که اجازه ندهد، طبقه کارگر به‌عنوان یک طبقه، در انتخابات شرکت کند. لذا کارگران نیز، همچون اقشار و طبقات دیگر، فقط می‌توانند به‌عنوان افراد پراکنده، به‌عنوان شهروند بی‌هویت، در انتخابات شرکت کنند و به یک فرد به‌عنوان نماینده پارلمان یا رئیس‌جمهوری رأی دهند.

با این اوصاف در این نظام به‌اصطلاح دمکراتیک، کسی که انتخاب می‌شود، درواقع منتخب هیچ‌کس نیست، چون افراد بی‌هویت طبقاتی و گمنام به او رأی داده‌اند. به کسی هم پاسخگو نیست و کنترلی از سوی انتخاب‌کنندگان بر او اعمال نمی‌شود. هر کاری هم که علیه مردم انجام دهد، ازجمله به وعده‌های خود عمل نکند کسی نمی‌تواند او برکنار کند. تکلیف انتخابات رؤسای جمهوری هم روشن است. سال‌هاست که مردم فرانسه به اشکال مختلف نظر خود را ابراز داشته و خواسته‌اند که مکرون رئیس‌جمهوری فرانسه کنار برود، اما او حاضر نشده به‌رغم اقلیت پارلمانی‌اش قدرت را واگذار کند و مانده تا وقتی‌که دوره ریاست‌جمهوری‌اش به پایان برسد. همین مسئله به شکلی دیگر در مورد رئیس‌جمهوری کنونی آمریکا هم صادق است که اکثریت بزرگ مردم آمریکا مخالف وی هستند، اما او همچنان تا پایان دوره ریاست‌جمهوری‌اش باقی است و سیاست‌های ارتجاعی خود را پیش خواهد برد.

بنابراین به‌رغم این‌که در دمکراسی‌های پارلمانی آزادی‌های سیاسی به رسمیت شناخته‌شده است، در واقعیت، در عمل، دمکراسی برای بورژوازی وجود دارد که وسایل تولید مادی و معنوی را در اختیار دارد و نه مردمی که از داشتن آن‌ها محروم‌اند. اما حتی به فرض اگر شرایطی وجود داشته باشد که کارگران بتوانند در این پارلمان‌ها حضورداشته باشند، نمی‌توانند نقشی تأثیرگذاری داشته باشند تا چه رسد به مسائل مهم جامعه سرمایه‌داری. چون در واقعیت خود پارلمان بورژوازی هم تصمیم‌گیرنده اصلی بر سر مسائل مهم کشور نیست، بلکه این بوروکراسی دستگاه دولت است که تصمیم‌گیرنده و پیش برنده مهم‌ترین مسائل مهم جامعه سرمایه‌داری است. این بوروکراسی با یک ارتش بزرگ از کارمندان و مقامات غیرانتخابی و دارای شناخت و مهارت حرفه‌ای در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی است، کارکردها و وظایف مهم دولت را تنظیم می‌کند، کشور را مدیریت می‌نماید، سیاست‌های طبقه حاکم را تعیین و پیش می‌برد، استثمار را در سطح کشوری سازمان می‌دهد و از نظم موجود پاسداری می‌کند. این دستگاه، چنان خوب در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم سازمان‌دهی شده است که هر تغییری هم که در نظام‌های پارلمانی، در جابه‌جایی افراد، احزاب و مؤسسات، رخ دهد، نمی‌تواند کمترین تزلزلی در ارکان قدرت دولتی و حاکمیت طبقه سرمایه‌دار و دیکتاتوری این طبقه ایجاد نماید.

بنابراین، بورژوازی از طریق پارلمانی که نمایندگان رنگارنگ این طبقه در آن حضور دارند، آنچه را که می‌خواهد تصویب می‌کند. قوانین و مصوباتی که تبلور اراده طبقه سرمایه‌دارند از طریق سیستم بوروکراتیکی که به‌خوبی سازمان‌یافته و کشور را اداره می‌کند ، در دوره‌های آرامش بدون این‌که نیازی به استفاده از قهر و زور مستقیم و عریان در شکل مداخله نیروهای مسلح سرکوب داشته باشد، اراده سیاسی خود را بر طبقه کارگر تحمیل می‌کند و این طبقه را به تبعیت وامی‌دارد.

از همین روست که شکل دولت پارلمانی در شرایط عادی، یعنی در شرایطی که بحران‌های جدی موجودیت نظام را به مخاطره نیانداخته، مناسب‌ترین شکل دولتی اعمال حاکمیت بورژوازی و حفظ نظم طبقاتی سرمایه‌داری است.

اما این تحمیل اراده سیاسی پوشیده و بی‌دردسر، مختص دورانی است که توده‌های کارگر و زحمتکش به مبارزات علنی و مستقیم علیه نظم موجود برنخاسته باشند، بحران‌های سیاسی بزرگ شکل نگرفته و دوران آرامش سیاسی است.

در دمکراسی‌های پارلمانی مبارزه تا جایی مجاز است که از محدوده‌ای که قانون اجازه داده فراتر نرود. اما جامعه سرمایه‌داری یک جامعه طبقاتی متشکل از طبقات سرمایه‌دار و کارگر است که در آن این دوطبقه ضد یکدیگر، رو درروی یکدیگر قرارگرفته و در حال مبارزه با یکدیگرند. این مبارزه در نقطه‌ای ثابت و پایدار باقی نمی‌ماند. تحت شرایطی حاد می‌شود و از محدوده‌هایی که قانون تعیین کرده فراتر می‌رود. جنگ طبقات، جامعه سرمایه‌داری را مورد تهدید قرار می‌دهد. در این نقطه است که شکل پوشیده دیکتاتوری کارکرد خود را از دست می‌دهد. بورژوازی تمام ظاهرسازی‌ها را کنار می‌گذارد، دمکراسی پارلمانی به‌عنوان یک دیکتاتوری عریان با تمام وسایل سرکوب ماشین دولتی به رویارویی با کارگران و زحمتکش برمی‌خیزد. در اینجاست که نشان داده می‌شود دولت بورژوایی، هر شکلی که به خود بگیرد، ارگان سیادت طبقاتی بورژوازی و ابزار سرکوب و ستم بر طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم است.

بنابراین، وقتی‌که دوران بحران‌ها فرابرسد این‌که تا کجا مبارزات، تهدیدی مستقیم علیه نظم موجود باشد، در همین دمکراسی‌های پارلمانی به درجات و اشکال مختلف، قهر و سرکوب مستقیم در دستور کار قرار می‌گیرد. پلیس و واحدهای ویژه سرکوب وارد میدان می‌شوند تا اعتراضات را فرونشانند. اگر سرکوب نیروی ویژه ضد شورش برای فرونشاندن مبارزات کفایت نکرد، ارتش با توپ و تانک و مسلسل وارد می‌شود که با کشتار گسترده، طغیان کارگران و زحمتکشان را علیه نظم سرمایه‌داری فرونشاند.

جمهوری پارلمانی دمکراتیک فرانسه از این بابت یک نمونه برجسته است. بورژوازی فرانسه تنها در یک مورد هزاران کارگر فرانسوی را در جریان سرکوب نخستین حکومت کارگری جهان، کمون پاریس، قتل‌عام کرد. کشتارهای وحشیانه مردم مستعمرات توسط همین نظام دمکراسی پارلمانی نیز معرف همگان است و نیازی به توضیح نیست. الجزایر فقط یک نمونه آن بود.

آنچه تاکنون در اروپا به‌ویژه در فرانسه و ایتالیا رخداده و آزادی‌های سیاسی در محدوده‌ای برچیده شد و مردم زیادی آسیب‌های جسمی جدی دیدند و حتی خبر از کشته شدن دو نفر انتشار یافت، هنوز در مرحله‌ای است که مردم خواهان سرنگونی نظم سرمایه‌داری نشده‌اند . وقتی‌که بحران سیاسی به‌قدر کافی عمیق شود که کارگران و زحمتکشان به سرنگونی مستقیم نظام سرمایه‌داری روی‌آورند، قطعاً دیکتاتوری در همین فرانسه، ایتالیا ، آلمان ، آمریکا و دیگر دمکراسی‌های پارلمانی در شکل عریان و فاشیستی آن چهره خود را نشان خواهد داد. نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا در دوره‌ای ظاهر شدند که سرمایه‌داری با عمیق‌ترین بحران روبه‌رو شده بود. بنابراین نظام‌های دمکراسی پارلمانی در این کشورها می‌بایستی جای خود را به رژیم‌های سیاسی دیکتاتوری عریان بدهد، لذا دمکراسی‌های پارلمانی یکسره برچیده شدند و دیکتاتوری بورژوازی در شکل عریان و عنان‌گسیخته خود در این دو کشور ظاهر شدند. البته این تنها یک‌شکل روی‌آوری به قهر مستقیم و دیکتاتوری عریان در نظام سرمایه‌داری بود، کودتاهای نظامی شکل دیگر آن بوده‌اند و می‌تواند اشکال دیگری هم به خود بگیرد.

آنچه که امروز در دمکراسی‌های پارلمانی اروپا رخ می‌دهد، نشانه مرحله گذار از شکل پوشیده دیکتاتوری بورژوازی به شکل عریان و علنی آن است.

بنابراین دروغ رسوایی است که گفته شود درجایی که نظام‌های پارلمانی وجود دارند، سیستم سیاسی این کشورها یکسره دمکراسی است و همواره چنین خواهد بود . برعکس، در این کشورها در شرایط آرامش سیاسی، دیکتاتوری که تحمیل اراده سیاسی برای واداشتن طبقه تحت ستم به تبعیت است، شکلی پوشیده دارد. در همین به‌اصطلاح دمکراسی‌ها در شرایط بحران‌های سیاسی جدی، دیکتاتوری برای واداشتن طبقه تحت ستم و استثمار به تبعیت، شکلی عریان به خود می‌گیرد.

با تمام این اوصاف آنچه گفته شد به این معنا نیست که برای طبقه کارگر بی‌تفاوت است که در یک کشور، دمکراسی پارلمانی برقرار باشد، یا رژیم دیکتاتوری عریان. روشن است مادام که طبقه کارگر هنوز نتوانسته بورژوازی را سرنگون کند و قدرت سیاسی را به کف آورد، در کشورهایی که آزادی‌های سیاسی به رسمیت شناخته‌شده، طبقه کارگر می‌تواند از این امکان برای تشکل و آگاهی خود استفاده کند. هدف این نوشته صرفاً افشای این دروغ بزرگ بورژوازی و نظریه‌پردازان آن بود که ادعا می‌کنند درجایی که دمکراسی وجود دارد از دیکتاتوری خبری نیست و بر طبقه تحت ستم دیکتاتوری اعمال نمی‌شود.

آنچه را که ما کمونیست‌ها برای آن مبارزه می‌کنیم، برانداختن نظام سرمایه‌داری و استقرار یک جامعه کمونیستی است که در آن دولت برافتاده باشد و دیگر طبقه‌ای برای ستم‌کردن بر طبقه دیگری وجود نداشته باشد. اما نه این جامعه یک‌شبه پدید می‌آید و نه دولت به‌فوریت از میان می‌رود. تحقق

درصفحه ۹

از صفحه ۱

مجازات مرگ ابزاری برای بقاء مبارزه علیه آن، دفاع از حق حیات

تجدید نظر و همچنین صدور حکم اعدام برای «مهدی نامی» و «برزو رضایی» موارد دیگری از صدور و تأیید حکم اعدام معترضان دی‌ماه ۱۴۰۴ طی روزها و هفته‌های اخیر است، که اسامی‌شان در رسانه‌ها منتشر شده است.

با انتشار این گزارش‌ها، شمار پرونده‌های شناخته‌شده محکومان به اعدام در ارتباط با اعتراضات دی‌ماه و پرونده‌های امنیتی ماه‌های اخیر به طرز فزاینده‌ای افزایش یافته است. همزمان با موارد یادشده، شاهد صدور احکام سنگین برای تعدادی از فعالان سیاسی و اجتماعی هم هستیم. صدور ۵ سال و یک ماه حبس و مصادرهٔ کلیه اموال «جعفر پناهی»، کارگردان و فیلمساز، ۲۶ سال و یک ماه حبس برای «بهاره آقایی»، وکیل دادگستری و دانشجوی حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران و همچنین بازداشت و اعمال فشار بر فعالان سیاسی - اجتماعی نظیر معلمان، دانشجویان، وکلا – خصوصاً آندسته از وکلای مستقلی که وکالت زندانیان سیاسی را به عهده می‌گیرند – نمونه‌هایی از گسترش سرکوب برای ایجاد وحشت در جامعه است. اگر بر این تعداد از صدور احکام اعدام و حبس‌های سنگین روزهای اخیر، اسامی صدها نفری که در چندماه گذشته اعدام شده‌اند یا گروه کثیری که در انتظار اجرای حکم اعدام هستند را اضافه کنیم، خواهیم دید که حاکمیت در این بازهٔ زمانی تا چه حد به سیاست تشدید اعدام و گسترش ابعاد سرکوب در جامعه روی آورده است. به راستی چرا؟

جمهوری اسلامی اکنون در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های حیات خود به سر می‌برد. بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی – آنهم در شرایط احتمال وقوع جنگی دیگر - سقوط قدرت خرید، گسترش فقر و فلاکت، ناامنی اقتصادی، تهی شدن خزانهٔ دولت، فسادساختاری و تشدید نابرابری‌های اجتماعی، آنچنان در هم تنیده شده‌اند که دیگر نمی‌توان آنها را پدیده‌هایی جدا از هم یا مشکلاتی مقطعی و گذرا دانست. در عرصهٔ سیاسی نیز شکاف میان جامعه و حاکمیت عمیق‌تر شده و نارضایتی انباشته شدهٔ مردم، زمینه را برای گسترش خیزش‌های بزرگ اجتماعی فراهم کرده است.

در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی به دلیل انشقاق درونی، ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات مردم و عدم پذیرش مسئولیت بحران‌هایی که خود در شکل‌گیری و تعمیق آنها نقش اصلی را داشته است، بیش از پیش به ابزارهای سرکوب نظیر بازداشت، زندان، شکنجه، صدور احکام سنگین قضایی و مجازات اعدام متوسل می‌شود. گویی حاکمیت می‌کوشد با تنگ‌ترکردن فضای سیاسی و اجتماعی، با ایجاد رعب و وحشت، و با تحمیل هزینه‌های سنگین به معترضان، مانع از تبدیل نارضایتی عمومی به نیرویی گسترده و تغییرآفرین شود.

اما پیشبرد این سیاست رژیم، پیش از آنکه نشانهٔ اقتدار باشد، بیانگر تناقضی بنیادی در ساختار قدرت است. حکومتی که فاقد هرگونه اعتبار ومشروعیت سیاسی در میان مردم است؛ برای حفظ خود ناگزیر به گسترش سرکوب و خشونت متوسل می‌شود. هنگامی که قدرت سیاسی به جای پاسخگویی به جامعه، به زندان و طناب دار تکیه می‌کند، سرکوب، دیگر نشانهٔ ثبات نیست؛ نشانهٔ ناتوانی و تعمیق بحران‌های در هم تنیده حاکمیت است. در این میان، بحران اقتصادی، ناتوانی در تأمین رفاه و امنیت معیشتی مردم نیز این شکاف را عمیق‌تر کرده‌اند. در نتیجه، مسئلهٔ حکومت صرفاً مواجهه با یک اعتراض یا یک مطالبهٔ مشخص نیست؛ مسئلهٔ اصلی، گسترش نارضایتی از مناسبات سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه است. در چنین وضعیتی، هر اعتراض کارگری، هر تجمع معلمان، هر حرکت دانشجویی، هر کارزار دادخواهی و هر صدای مستقل اجتماعی می‌تواند به حلقه‌ای از زنجیرهٔ گستردتر مقاومت و اعتراض به وضع موجود تبدیل شود. از همین رو، رژیم ارتجاعی حاکم نه تنها با اعتراضات بالفعل، بلکه با هرگونه امکان بالقوهٔ شکل‌گیری همبستگی میان جنبش‌های مختلف اجتماعی نیز مقابله می‌کند.

تهدید آندسته از روزنامه‌نگارانی که بر خلاف دستورات رژیم خبر یا گزارشی هرچند کوتاه از شرایط وخامت بار جامعه تهیه می‌کنند، تشدید محدودیت و ممنوعیت فعالیت تشکل‌های مستقل و صدور احکام سنگین برای معترضان جنبش‌های اجتماعی، جملگی با هدف افزایش فشار و ایجاد رعب در جامعه برای جلوگیری از شروع هرگونه اعتراضی صورت می‌گیرد. در پی اعمال چنین سیاستی، طبیعتاً تداوم موج اعدام‌ها و حضور صدها زندانی دیگر در صف انتظار اعدام، صرفاً مجازات این افراد نیست؛ بلکه ایجاد فضای ترس، فرسوده‌کردن نیروهای معترض، جلوگیری از انتقال تجربهٔ مبارزه و ممانعت از شکل‌گیری پیوندهای پایدار میان بخش‌های مختلف جامعه است.

در چنین وضعیتی آنچه مسلم است، سرکوب قادر نیست بحران بی‌اعتباری و مشروعیت سیاسی رژیم را برطرف کند. حکومتی که نمی‌تواند مطالبات جامعه را پاسخ دهد، قطعاً با خاموش کردن صدای مطالبه‌گران قادر نخواهد بود مطالبات ضروری آنان را محو کند. زندانی کردن کارگر، مشکل معیشت را حل نمی‌کند؛ مجازات معلم، بحران آموزش را از بین نمی‌برد؛ تهدید و زندانی کردن وکیل، بی‌عدالتی قضایی را برطرف نمی‌سازد؛ و تشدید اعدام نیز نارضایتی اجتماعی را به رضایت سیاسی تبدیل نمی‌کند. بلکه بر عکس، گسترش سرکوب می‌تواند به عاملی برای تعمیق خشم عمومی، افزایش بی‌اعتمادی، تقویت احساس بی‌عدالتی و زمینه‌ای برای وقوع توفان‌های سهمگین اجتماعی شود.

البته بیان چنین امری فی‌نفسه بدان معنا نیست که سقوط حکومت به خودی خود متحقق می‌شود، یا زمان آن از پیش معلوم است؛ بلکه نشان می‌دهد سیاست سرکوب - خاصه در دوران انقلابی حاکم بر جامعه - در کنار هزینه‌های انسانی و اجتماعی خود لزوماً به ثبات پایدار رژیم منجر نمی‌شود و چه بسا می‌تواند بحران‌های موجود را تشدید و زمینه را برای خیزش‌های اجتماعی فراهم کند. فراموش نکنیم، در میان مجموعهٔ ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی، مجازات مرگ، جایگاهی ویژه و هولناک دارد. اعدام، سلب برگشت‌ناپذیر زندگی از یک انسان است؛ اما هنگامی که در بستر منازعات سیاسی – اجتماعی و علیه معترضان سیاسی به کار گرفته می‌شود، کارکردی فراتر از مجازات فرد محکوم پیدا می‌کند: صدور حکم اعدام و تهدید به اجرای آن می‌تواند این پیام را به جامعه منتقل کند که عبور از «خطوط قرمز» حکومت، حتی در قالب یک اعتراض سادهٔ خیابانی یا فعالیت سیاسی - اجتماعی، ممکن است به بهای جان انسان تمام شود. به این ترتیب، چوبهٔ دار نه امری قضایی، که ابزاری برای تحمیل سکوت و محدودکردن میدان کنش اجتماعی تبدیل خواهد شد.

صدور و اجرای حکم اعدام را باید در پیوند با مجموعه‌ای از اقدامات سرکوبگرانهٔ رژیم دید: بازداشت‌های «خودسرانه»، فشار بر خانواده‌ها، محرومیت متهمان از دادرسی عادلانه، محدودیت دسترسی به وکیل مستقل، اعتراف‌گیری اجباری و صدور احکام سنگین علیه فعالان ساسی - اجتماعی از جمله مواردی هستند که در پیوند با اعدام معنا و مفهوم وسیعتری پیدا می‌کنند. چنین مجموعه‌ای می‌تواند فضایی ایجاد کند که در آن نه فقط زندانی، بلکه خانواده، همکاران و جامعهٔ پیرامون او نیز زیر فشار و تهدید قرار گیرند. در این میان، آنچه باید به آن به عنوان یک اصل بنیادی تأکید کرد: این است که حق حیات و حق برخورداری از دادرسی عادلانه، امتیازهایی نیستند که حکومت بخواهد یا بتواند بر اساس میزان وفاداری افراد به خود اعطا یا از آنان سلب کند. هیچ‌کس نباید به دلیل عقیده، اعتراض علیه سیاست‌های حاکمیت یا فعالیت‌های اجتماعی از حقوق بنیادین خود محروم شود. اعدام نه عدالت است و نه راه‌حل بحران‌های اجتماعی؛ هنگامی که گرفتن جان انسان‌ها به ابزار نمایش قدرت و ایجاد وحشت در جامعه تبدیل می‌شود؛ مبارزه برای توقف آن نیز به ضرورتی فوری و انسانی بدل می‌گردد. در پاسخ به چنین ضرورتی‌ست که جامعه نیز در برابر سیاست سرکوب و اعدام ساکت نمی‌ماند.

تلاش بی وقفهٔ مادران خاوران، خانواده‌های زندانیان و جانفشاندگان جنبش‌های اجتماعی برای دادخواهی، کارزار حمایت از محکومان به اعدام، از جمله کارزار درخواست لغو حکم اعدام «منوچهر فلاح»، کارگر زندانی محبوس در زندان لاکان رشت، اعتراض فعالان حقوق بشر علیه صدور و اجرای حکم اعدام و استمرار حرکت اعتصابی «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» زندانیان که سه‌شنبه پیش ۱۴۴مین هفته اعتراضی خود را در ۶۶ زندان پشت‌سر گذاشته‌اند، نمونه‌هایی از مقاومت و اعتراض علیه مجازات مرگ و خشونت قضایی بی‌دادگاه‌های جمهوری اسلامی‌اند. این میزان از اعتراضات اگرچه کافی نیستند، اما اهمیت این حرکت‌ها فقط در مخالفت با یک حکم یا نجات جان یک زندانی خلاصه نمی‌شود. اینگونه اقدامات اعتراضی می‌تواند به بستری برای شکستن سکوت، افشای سازوکارهای سرکوب و ایجاد پیوند میان زندانیان، خانواده‌ها و نیروی اجتماعی تبدیل شود. اعتراض به اعدام هنگامی اهمیت سیاسی گسترده‌تری پیدا می‌کند که از

درصفحه ۹

از صفحه ۴

بازنشستگان در جست‌وجوی اتحاد و همبستگی اجتماعی

امکان تحمیل هزینه سیاسی و اقتصادی به حکومت و سرمایه‌داران کاهش می‌یابد و دستاوردهای هر اعتراض نیز محدود و شکننده می‌ماند.

باید تاکید کرد که شرایط بازنشستگان امروز، تصویر احتمالی زندگی فردای کارگران شاغل است. کارگری که اکنون با قرارداد موقت، پیمانکاری، دستمزد پایین، تورم و کاهش امنیت شغلی روبه‌روست، در صورت تداوم همین روند، در دوران بازنشستگی نیز با مستمری ناکافی و خدمات درمانی محدود مواجه خواهد شد. تضعیف صندوق‌های بازنشستگی تنها مسئله نسل بازنشسته کنونی نیست بلکه مستقیماً آینده کسانی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد که امروز حق بیمه می‌پردازند. از این رو، کارگران شاغل باید مطالبات بازنشستگان را بخشی از مبارزه خود برای دستمزد، امنیت شغلی، بیمه و تأمین اجتماعی بدانند و بازنشستگان نیز باید پیوند مطالبات خود را با شرایط نیروی کار شاغل تقویت کنند.

مسئله اصلی در مرحله کنونی، عبور از تجمعات پراکنده و کم‌شمار و ایجاد امکان حضور گسترده‌تر حول مطالبات مشترک است. شعارهای رادیکال به‌تنهایی نمی‌تواند جای سازمان‌یابی را بگیرد. هنگامی که اعتراضات از نظر مضمون به مسائل عمومی جامعه گسترش می‌یابند، اما از نظر سازمان‌دهی همچنان محدود و پراکنده باقی می‌مانند، فاصله‌ای میان سطح مطالبات و توان تحقق آن‌ها به وجود می‌آید. این فاصله را نمی‌توان با صدور بیانیه‌ها بدون پشتوانه سازمانی پر کرد. ضرورت دارد ارتباط مستمر میان تشکل‌ها و گروه‌های بازنشستگان صندوق‌های مختلف شکل بگیرد، و سازوکارهایی برای هماهنگی عملی اعتراضات ایجاد شود. همچنین پیوند با کارگران شاغل، معلمان و سایر گروه‌های اجتماعی باید از سطح حمایت لفظی فراتر برود و در شکل مشارکت مشترک و دفاع متقابل از حق اعتراض و تشکل‌یابی نمود پیدا کند.

آنچه بازنشستگان مطالبه می‌کنند، نه امتیاز است و نه صدقه، بلکه حق زندگی درخور پس از سال‌ها کار و تولید است. اما این حق در چارچوب مناسباتی که فقر، تبعیض و استثمار را بازتولید می‌کنند، تأمین نخواهد شد. بازنشستگان، کارگران شاغل، معلمان و دیگر مزدبگیران با دشمن مشترکی روبه‌رو هستند که ثروت حاصل از کار آنان را تصاحب و در مقابل، فقر و محرومیت و سرکوب را بر آنان تحمیل می‌کند. از این‌رو، همبستگی عملی، سازمان‌یابی مستقل و پیوند مبارزات پراکنده ضرورتی اساسی است. رهایی از این وضعیت، در گرو مبارزه مشترک برای برچیدن این مناسبات و کسب آزادی، رفاه و برابری است.

از صفحه ۸

مجازات مرگ ابزاری برای بقاء مبارزه علیه آن، دفاع از حق حیات

محدودهٔ واکنش به پرونده‌های مشخص فراتر رود و به مطالبه‌ای عمومی و پایدار در جامعه تبدیل گردد. در این صورت، مسئله تنها این نیست که چه کسی در معرض اعدام قرار دارد؛ بلکه مسئله این است که هیچ حکومتی حق ندارد زندگی انسان‌ها را به ابزاری برای مجازات و ارعاب تبدیل کند. از این رو، پایه‌های مبارزه علیه مجازات مرگ باید در مخالفت با پدیدهٔ اعدام بدون استثنا و بی هیچ اما و اگری استوار باشد. دفاع از حق حیات نباید به گرایش سیاسی، عقیده، قومیت، مذهب یا میزان محبوبیت فرد محکوم وابسته باشد. اگر قرار است حق حیات به اصلی همگانی تبدیل شود، باید آن را در بارهٔ همهٔ انسان‌ها به رسمیت شناخت. این موضع به معنای تأیید عقاید یا عملکرد همهٔ افراد نیست. دفاع از حق حیات، دفاع از اصل انسانی و حقوقی‌ای‌ست که نباید تابع داوری سیاسی یا ترجیحات شخصی افراد قرار گیرد. همچنین مبارزه علیه اعدام نباید از مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی جدا باشد. بازداشت‌های «خودسرانه» با طرح اتهامات واهی، شکنجه، اعتراف‌گیری اجباری، محاکمهٔ ناعادلانه در پشت درهای بسته و حبس‌های طولانی‌مدت به دلیل فعالیت‌های سیاسی – اجتماعی، اجزای به هم پیوستهٔ محدود کردن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی‌اند. از این رو، توقف فوری صدور و اجرای حکم اعدام باید با مطالبهٔ لغو مجازات اعدام، آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی همراه شود. یکی از مهمترین ضرورت‌های مبارزهٔ امروز، گسترش همبستگی میان خانواده‌های دادخواه، فعالان ضد اعدام و دیگر جنبش‌های اجتماعی‌ست.

بدون شک، جامعه‌ای که خواهان رهایی از استبداد است، باید از هم اکنون بر اصولی پافشاری کند که قرار است مبنای مناسبات سیاسی و اجتماعی آینده باشد. نمی‌توان از آزادی سخن گفت، اما حق حیات را برای برخی انسان‌ها به رسمیت نشناخت. نمی‌توان با شکنجه و اعتراف‌گیری اجباری مخالف بود، اما در برابر آنها سکوت کرد، چون قربانی از نظر سیاسی به ما نزدیک نیست. نمی‌توان خواهان عدالت بود، اما دادرسی عادلانه را تنها برای همفکران خود مطالبه کرد.

جمهوری اسلامی با اعدام متولد شده، با اعدام استمرار یافته و برای بقای خود تا آخرین لحظهٔ حیات خود نیز دست از سرکوب و اعدام بر نخواهد شست. بنابر این مبارزه علیه اعدام، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی مبارزه‌ای چند وجهی اما در هم تنیده‌اند؛ مبارزه‌ای که برای به سرانجام رساندن آن باید بیش از پیش جنگید و تلاش کرد. مبارزه‌ای همه جانبه که تنها با انقلاب اجتماعی و ورود قدرتمند طبقهٔ کارگر برای استقرار حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان متحقق می‌شود.

از صفحه ۷

دیکتاتوری بورژوازی در دمکراسی‌های پارلمانی

جامعه کمونیستی یک دوران تام و تمام تاریخی را در برمی‌گیرد. این اما بدان معنا نیست که دولت همچنان کارکردهای گذشته خود را حفظ خواهد کرد. کارگران به دولتی نیاز دارند که دیگر بر پایه بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم و نیروهای مسلح مجزا از مردم استوار نباشد. انقلاب پرولتری اولین کاری که می‌کند دستگاه دولت بورژوائی را در هم می‌شکند و آن را جاروب می‌کند. این بدان معناست که دیگر نیروهای مسلح حرفه‌ای جدا از مردم و بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم که شالوده هر دولتی از هنگام پیدایش جامعه طبقاتی و دولت بوده‌اند از میان می‌روند. دولت به معنای پیشین آن دیگر وجود نخواهد داشت. آنچه برجای می‌ماند، دولتی است در حال زوال و محو تدریجی. باوجوداین، هنوز طبقات از میان نرفته‌اند و دولتی ولو در حال زوال و مرگ تدریجی وجود دارد. مادام که هنوز دولت وجود دارد ، در اینجا نیز با نوعی از دیکتاتوری و دمکراسی روبه‌رو هستیم. با تفاوتی بزرگ نسبت به دیکتاتوری و دمکراسی در جوامع طبقاتی پیشین، به‌ویژه در جامعه سرمایه‌داری. چراکه وقتی طبقه کارگر قدرت سیاسی را به چنگ می‌آورد به معنای تحمیل اراده سیاسی این طبقه بر بورژوازی است. با این تفاوت که در اینجا برخلاف تمام جوامع طبقاتی پیشین این اکثریت جامعه است که اراده سیاسی خود را بر یک اقلیت کوچک به نام طبقه سرمایه‌دار تحمیل می‌کند. در همین حال دمکراسی مخصوص خود، عالی‌ترین نوع دمکراسی را بر پا می‌دارد. در اینجا که عرصه اعمال حاکمیت مستقیم کارگری است، سیستم انتصابی مقامات به‌کلی ملغی خواهد شد. کلیه مناصب و مقامات از صدر تا ذیل، انتخابی و در هر لحظه قابل عزل‌اند. توده‌های وسیع مردم مستقیماً از طریق شوراها اعمال حاکمیت می‌کنند. آزادی و برابری توده مردم در وسیع‌ترین، گسترده‌ترین و همه‌جانبه‌ترین شکل آن حاکم خواهد شد. کارگران و توده‌های مردو، در محل کار وزندگی خود، نمایندگانی را که از آن‌ها شناخت مستقیم دارند برمی‌گزینند. نمایندگان در برابر موکلین خود پاسخگو هستند و حساب پس می‌دهند. مهمتر این‌که هر آن که انتخاب‌کننده‌ها اراده کردند از قدرت عزل آن‌ها برخوردارند و منتظر نمی‌مانند دوران نمایندگی به پایان برسد و کس دیگری را انتخاب کنند. این نمایندگان از موقعیت ممتاز و امتیازات ویژه‌ای مثل نمایندگان پارلمان‌های بورژوائی برخوردار نیستند. حداکثر حقوقی که بالاترین مقامات دولت شورایی دریافت می‌کنند از متوسط دستمزد یک کارگر ماهر فراتر نخواهد بود. در همان حال که قانون‌گذارند، مجری قانون نیز هستند. در دمکراسی شورایی، قضات نیز انتخابی و قابل عزل خواهند بود. کنگره سرا سری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا عالی‌ترین ارگان حکومتی است.

از صفحه ۱۲

تاوان جنگ بر دوش زنان

در فاصلهٔ حداکثر ۵۰ کیلومتری یک رویداد مرگبار مرتبط با درگیری مسلحانه زندگی می‌کردند؛ تعدادی تقریباً سه برابر سال ۱۹۹۰. این رقم شمار آسیب‌دیدگان مستقیم نیست، اما گستردگی جمعیتی را نشان می‌دهد که زندگی روزمره‌اش در مجاورت جنگ جریان دارد.

یکی از مسیرهای انتقال هزینهٔ جنگ به زنان، افزایش کار مراقبتیِ بدون دستمزد است. مرگ، مفقودشدن، بازداشت یا مصدومیت اعضای خانواده می‌تواند آنان را همزمان مسئول تأمین معاش و مراقبت از وابستگان کند. تخریب خدمات عمومی و تعطیلی مدارس نیز بخشی از کار این نهادها را به خانواده و عمدتاً به زنان منتقل می‌کند، آن هم درست زمانی که درآمد و امکانات آن کاهش یافته است. این کار بی‌مزد یکی از پایه‌های بازتولید نیروی کار در سرمایه‌داری است. تغذیه، پرورش و مراقبت از اعضای خانواده، امکان زندگی و کارکردن آنان را فراهم می‌کند، اما ارزش مراقبت فقط به این نقش اقتصادی محدود نیست. انسان‌ها، چه توان کارکردن داشته باشند و چه نداشته باشند، حق برخورداری از مراقبت و آسایش دارند. زنان نیز فقط برای مراقبت از دیگران زندگی نمی‌کنند. آنان حق دارند سالم باشند، استراحت کنند، از زندگی لذت ببرند و دربارهٔ زندگی خود تصمیم بگیرند.

افزایش کار مراقبتی در جنگ، فرصت برخورداری از همین حقوق را محدود می‌کند. زنان وقت و توان کمتری برای اشتغال، تحصیل، استراحت و مشارکت اجتماعی دارند. سازمان بین‌المللی کار در تحلیل اکتبر ۲۰۲۵ خود نیز بر محدودشدن فرصت‌های معیشتی، آموزشی و اجتماعی زنان در اثر افزایش مسئولیت مراقبت در شرایط بحران و آوارگی تأکید کرده است. بنا بر گزارش اکتبر ۲۰۲۶ «زنان سازمان ملل»، زنان و دختران در کشورهای متأثر از جنگ، پنج برابر مردان و پسران برای کار خانگی و مراقبتیِ بدون دستمزد وقت صرف می‌کنند.

برای شناخت وضعیت اقتصادی زنان در جنگ، باید کار بی‌مزد آنان را در کنار اشتغال درآمدزا دید. زنی که به‌دلیل افزایش مسئولیت مراقبت، شغلش را ترک می‌کند، ممکن است بیش از گذشته کار کند، اما درآمد و استقلال کمتری دارد. در مقابل، ازدست‌رفتن درآمد خانواده ممکن است او را به پذیرش کارهای موقت، غیررسمی و کم‌درآمد وادار کند؛ بنابراین، افزایش اشتغال نیز به‌تنهایی نشانهٔ بهبود موقعیت اقتصادی نیست. دستمزد، امنیت شغلی، مجموع ساعات کار و اختیار بر درآمد، تصویر روشن‌تری از وضعیت زنان به دست می‌دهند. طبق برآورد «زنان سازمان ملل» در اکتبر ۲۰۲۶، حدود ۱۷۰ میلیون زن و دختر در مناطق جنگی در فقر شدید زندگی می‌کنند. یعنی نزدیک به ۴۰ درصد کل زنان و دختران جهان گرفتار فقر شدیدند. این رقم به‌تنهایی سهم جنگ را در ایجاد فقر مشخص نمی‌کند، اما گستردگی محرومیتی را نشان می‌دهد که جنگ بر بستر آن رخ می‌دهد و می‌تواند با نابودی درآمد و امکانات زندگی، عمیق‌تر گردد.

در غزه، ابعاد این کشتار به‌روشنی دیده می‌شود: طبق برآورد آوریل ۲۰۲۶ «زنان سازمان ملل»، بیش از ۳۸ هزار زن و دختر از اکتبر ۲۰۲۳ تا پایان سال ۲۰۲۵ کشته شده‌اند. هر یک از آنان زندگی، خواسته‌ها، روابط و آینده‌ای داشته که جنگ به آن پایان داده است. بسیاری از زنان جان به در برده، نیز، با فقدان نزدیکان روبه‌رو هستند، اما حتی فرصت و امنیت لازم برای سوگواری را ندارند. یافتن غذا، آب و سرپناه به ضرورتی روزمره تبدیل شده است. تخریب خانه‌ها، مراکز درمانی و امکانات تأمین آب و غذا، شرایط ادامهٔ زندگی جمعی فلسطینیان را از میان می‌برد. آوارگی و وابستگی ناشی از این تخریب نیز مناسبات سلطه را تشدید می‌کند. در میان بازماندگان، زنان کم‌درآمد امکانات کم‌تری برای تأمین نیازهای خود و خانواده دارند و بخش سنگین‌تری از کار حفظ زندگی را بر دوش می‌کشند.

جنگ با تخریب محل‌های کار، اختلال در بازارها، آوارگی و افزایش هزینه‌های زندگی، منابع معاش را تضعیف می‌کند. در سودان، کشتار و خشونت جنسی با آوارگی و فروپاشی معیشت همراه شده است. بررسی مشترک برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل و مؤسسهٔ بین‌المللی پژوهش سیاست غذایی در نوامبر ۲۰۲۴ نشان داد که اشتغال تمام‌وقت در میان جمعیت شهری این کشور نسبت به پیش از جنگ تقریباً نصف شده است. این آمار مختص زنان نیست، اما ابعاد فروپاشی بازار کار را نشان می‌دهد؛ فروپاشی‌ای که بر بستر نابرابری‌های پیشین، فرصت‌های زنان برای دستیابی به درآمد مستقل را نیز محدودتر می‌کند.

آوارگی‌های ناشی از جنگ نیز فراتر از تغییر محل سکونت است: ازدست‌رفتن خانه، حریم خصوصی و شبکه‌های حمایتی، دسترسی زنان به امنیت، امکانات بهداشتی و مراقبت را محدود می‌کند. در یمن، پیامدهای انباشتهٔ بیش از یک دهه جنگ در تغذیه، سلامت و آسیب‌پذیری اجتماعی زنان و دختران نمایان است. صندوق جمعیت سازمان ملل در برآوردهای سال ۲۰۲۶، حدود ۳ / ۱ میلیون زن باردار و مادر تازه‌زایمان‌کرده را دچار سوءتغذیه دانسته و در گزارش سپتامبر همان سال، شمار زنان و دختران در معرض خشونت مبتنی بر جنسیت را ۲ / ۶ میلیون نفر اعلام کرده است. این نهاد همچنین از افزایش آسیب‌پذیری دختران در برابر ازدواج کودکان، قاچاق انسان و کار کودکان در شرایط فقر، آوارگی و ضعف حمایت‌های اجتماعی خبر داده است.

اختلال در خدمات درمانی، خطرهای بارداری و زایمان را افزایش می‌دهد. دسترسی به وسایل پیشگیری از بارداری و امکان تصمیم‌گیری دربارهٔ فرزندآوری نیز محدود می‌شود. سازمان جهانی بهداشت در تحلیل فوریهٔ ۲۰۲۶، بر پایهٔ داده‌های سال ۲۰۲۳، نسبت مرگ مادران در کشورهای متأثر از جنگ را ۵۰۴ مورد در هر صد هزار تولد زنده برآورد کرده است. این رقم در کشورهایی که نه درگیر جنگ‌اند و نه دچار شکنندگی نهادی و اجتماعی، ۹۹ مورد بوده است .همهٔ این تفاوت را نمی‌توان مستقیماً به جنگ نسبت داد، اما این فاصله نشان می‌دهد ناامنی، محرومیت و ضعف نظام سلامت چگونه یکدیگر را تشدید می‌کنند. این تخریب خدمات عمومی را نیز نباید فقط محصول جنگ دید؛ در بسیاری از موارد، جنگ چیزی را که سیاست‌های ریاضتی و خصوصی‌سازی پیش از آن آغاز کرده بودند، با خشونت تمام می‌کند و انتقال آموزش، بهداشت و مراقبت از حوزهٔ عمومی به حوزهٔ خصوصی و خانوادگی را تسریع می‌سازد.

خشونت جنسی نیز از دیگر پیامدهای درگیری‌های نظامی است. بر اساس گزارش سالانهٔ دبیرکل سازمان ملل که در سال ۲۰۲۶ منتشر شد، این سازمان در سال ۲۰۲۵ وقوع ۹۷۸۸ مورد خشونت جنسی مرتبط با درگیری‌های مسلحانه را تأیید کرده است؛ بیش از دو برابر سال قبل .این آمار مردان و پسران را نیز دربرمی‌گیرد، هرچند بیشتر قربانیان زن و دختر بوده‌اند. دشواری گزارش دادن و محدودیت دسترسی به قربانیان سبب می‌شود موارد ثبت‌شده را نتوان معادل ابعاد واقعی این خشونت دانست.

فشار روانی جنگ نیز در بستر سوگ، ترس، ناامنی و دشواری تأمین زندگی شکل می‌گیرد. در گزارش «زنان سازمان ملل» با عنوان «فراتر از نقطهٔ شکست» که در ژوئیهٔ ۲۰۲۶ منتشر شده، بنا بر پاسخ‌های ۸۵۵ سازمان زنان در ۵۲ کشور بحران‌زده یا متأثر از جنگ، ۸۸ درصد پاسخ‌دهندگان از وخامت سلامت روان زنان و دختران دریافت‌کنندهٔ خدمات خبر داده‌اند. این یافته سنجش بالینیِ شیوع اختلال‌های روانی نیست، اما فشار انباشته در میان این گروه‌ها را بازتاب می‌دهد.

این پیامدها می‌توانند آیندهٔ زنان و دختران را نیز محدود کنند. بازماندن از تحصیل، ازدست‌دادن سابقهٔ شغلی و دارایی و افزایش مسئولیت مراقبت از خانواده، بازگشت به آموزش و اشتغال را پس از جنگ دشوارتر می‌کند. از دست رفتن مدارک یا مفقود شدن پدر یا همسر نیز ممکن است دسترسی به مالکیت، ارث و منابع مالی را پیچیده سازد. پایان درگیری، به این ترتیب، الزاماً پایان محرومیت نیست؛ جنگ، نابرابری‌های طبقاتی و جنسیتی را بازآرایی می‌کند و چه‌بسا آن‌ها را عمیق‌تر از پیش بازمی‌گرداند.

در ایران نیز، تعدادی از زنان در جریان جنگ و درگیری‌های نظامی میان جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل کشته شده‌اند. دربارهٔ جنگ دوازده روزهٔ خرداد ۱۴۰۴، دولت از کشته‌شدن ۱۰۲ زن خبر داد، در حالی‌که عفو بین‌الملل در گزارش بعدی خود رقم ۱۳۲ زن را ذکر کرد. طبق اعلام پزشکی قانونی ایران در فروردین ۱۴۰۵، در جنگی که از اسفند ۱۴۰۴ آغاز شد، ۴۹۶ زن کشته شده‌اند. آمارها به مقاطع متفاوت تعلق دارند و شمار نهایی قربانیان را نشان نمی‌دهند.

اما شناخت پیامدهای جنگ به داشتن شمار نهایی

درصفحه ۱۱

از صفحه ۱۰

تاوان جنگ بر دوش زنان

قربانیان وابسته نیست. روایت‌های زنان از تهران و شهرهای جنوبی، از قطع درآمد، دشواری مراقبت از وابستگان، اضطراب و محدودشدن استقلال حکایت دارند. حتا بدون دسترسی به داده‌های معتبر، تجربهٔ غزه، سودان و یمن و سایر مناطق جنگ‌زده در جهان کمک می‌کند ارتباط این آسیب‌ها را ببینیم: تخریب امکانات زندگی، بار تأمین معاش و مراقبت را افزایش می‌دهد، در حالی که توان اقتصادی و قدرت انتخاب زنان کاهش می‌یابد. شدت این روند در کشورها متفاوت است، اما شواهد ایران نیز باید در همین پیوند میان جنگ، نابرابری طبقاتی و سلطهٔ مردسالارانه بررسی شود. تحلیل طبقاتی در اینجا تعیین‌کننده است: زنانی که پیش از جنگ نیز در حاشیهٔ بازار کار، در مشاغل غیررسمی و کم‌درآمد و بدون پشتوانهٔ رفاهی بودند، اکنون نخستین کسانی‌اند که شغل و درآمد خود را از دست می‌دهند و بار مراقبت بر دوش‌شان مضاعف می‌شود.

«زنان سازمان ملل» در نشست خبری ۱۰ آوریل ۲۰۲۶، شمار زنان و دختران مجبور به ترک خانه در ایران را تا حدود ۶ / ۱ میلیون نفر برآورد کرد. در کنار این برآورد، روایت‌های دست‌اول نیز بخشی از تجربهٔ زندگی در جنگ را روشن می‌کنند. مؤسسهٔ «گزارشگری جنگ و صلح» در مصاحبه‌های منتشرشده در ۶ مارس ۲۰۲۶ با زنان ساکن تهران، از اضطراب شدید، نبود پناهگاه، قطع ارتباطات و محدودیت خروج از خانه گزارش داده است. قطع اینترنت در این روایت‌ها، علاوه بر اختلال اقتصادی، به معنای دشواری خبرگیری از نزدیکان و دسترسی به اطلاعات لازم برای حفظ امنیت است. پیامدهای معیشتی و خانوادگی در گزارش‌های شهرهای دیگر نیز دیده می‌شود.

همچنین گزارش‌های میدانی از کاهش اشتغال و درآمد زنان در مشاغل خدماتی، گردشگری، فروش، نظافت و مراقبت خانگی حکایت دارند. داده‌های بازار کار نیز تضعیف موقعیت شغلی آنان را نشان می‌دهند. طبق گزارش‌های مرکز آمار ایران، شمار زنان شاغل در تابستان ۱۴۰۴، پس از جنگ دوازده روزه، نسبت به بهار حدود ۱۹۰ هزار نفر کاهش یافت. در بهار ۱۴۰۵ نیز، در مقایسه با بهار سال قبل، شمار زنان شاغل ۱۸۷ هزار نفر کم‌تر شد و نرخ بیکاری آنان از ۷ / ۱۳ به ۷ / ۱۶ درصد رسید. این کاهش اشتغال در شرایط افزایش شدید قیمت‌ها رخ داده است. طبق آمار «مرکز آمار»، تورم سالانهٔ فروردین به ۷ / ۵۳ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه به ۵ / ۷۳ درصد رسیده بود؛ یعنی سطح عمومی قیمت‌ها نسبت به فروردین سال قبل نزدیک به سه‌چهارم افزایش یافته بود.

همزمانی کاهش یا قطع درآمد با گرانی، توان تأمین غذا، مسکن و درمان را فرسوده می‌کند و به‌ویژه زنان کم‌درآمد و سرپرست خانوار را در معرض بدهکاری، پذیرش کارهای بی‌ثبات و ازدست‌دادن استقلال اقتصادی قرار می‌دهد. این آمارها سهم مستقل جنگ را از تورم، رکود، قطع اینترنت و نابرابری‌های پیشین مشخص نمی‌کنند، اما در کنار روایت‌های میدانی نشان می‌دهند که اختلال‌های ناشی از جنگ چگونه می‌توانند بحران معیشتی موجود را تشدید کنند و همزمان با کاهش منابع زنان، مسئولیت آنان برای حفظ زندگی خانواده را افزایش دهند. جنگ در ایران نابرابری‌های طبقاتی و جنسیتیِ موجود را تشدید می‌کند. پیش از جنگ نیز سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی و ریاضتی، خدمات عمومی و اشتغال پایدار را تضعیف کرده بودند. در کنار این سیاست‌ها، قوانین و محدودیت‌های زن‌ستیز جمهوری اسلامی، دسترسی زنان به اشتغال رسمی و استقلال اقتصادی را محدود می‌کنند و بخشی از آنان را به کارهای غیررسمی، بی‌ثبات و فاقد حمایت سوق می‌دهند. ازاین‌رو، محرومیت شغلی زنان را نمی‌توان فقط با نرخ رسمی بیکاری سنجید؛ بسیاری از زنان شاغل نیز درآمد کافی، بیمه و امنیت شغلی ندارند. جنگ با تخریب فرصت‌های شغلی و افزایش هزینه‌های زندگی، این وضعیت را وخیم‌تر می‌کند و فشار بیشتری بر طبقات فرودست، به‌ویژه زنان کارگر و زحمتکش، وارد می‌آورد.

با وجود پیامدهای مرگبار و ماندگار جنگ و درگیری‌های مسلحانه برای زنان، آنان، به‌ویژه زنان کارگر و کم‌درآمد، عموماً از قدرت تصمیم‌گیری دربارهٔ آغاز، ادامه و پایان این درگیری‌ها کنار گذاشته می‌شوند. این کنار گذاشتن تصادفی نیست: ساختار تصمیم‌گیری در جنگ‌ها حول منافع طبقات حاکم و نیروهای نظامی-اقتصادی شکل می‌گیرد که نه فقط مردسالارانه، بلکه طبقاتی‌اند. در مذاکرات نیز منافع و مطالبات زنان اغلب در حاشیهٔ اهداف دولت‌ها و نیروهای صاحب قدرت قرار می‌گیرد.

از فلسطین و یمن تا سودان و ایران، با وجود تفاوت شرایط، این شکاف آشکار است: زنان هزینهٔ ازدست‌رفتن جان، خانه، معیشت و آینده را می‌پردازند، بی‌آن که در تعیین سرنوشت خود قدرتی متناسب داشته باشند.

تجربهٔ بسیج و تحصن زنان لیبریا در سال ۲۰۰۳ نشان می‌دهد که سازمان‌یابی مستقل می‌تواند برای پایان جنگ، حضور طرف‌های درگیر در مذاکرات و دستیابی به توافق فشار ایجاد کند. در گواتمالا نیز تشکل‌های زنان در دههٔ ۱۹۹۰ توانستند برخی مطالبات مربوط به زمین، آموزش و سلامت را به مذاکرات راه دهند. این تجربه‌ها از امکان اثرگذاری بر روند پایان جنگ و محتوای توافق‌ها حکایت دارند، هرچند قدرت تصمیم‌گیری نهایی در دست طرف‌های مذاکره باقی مانده بود .اما این دستاوردهای محدود، نه به معنای انتقال قدرت به تودهٔ زنان است و نه تضمین اجرای حقوق آنان؛ تحقق همین مطالبات نیز به پیگیری و فشار مستمر نیاز دارد. توقف جنگ ضرورتی فوری برای حفظ جان انسان‌هاست، اما به‌خودی‌خود مناسباتی را که هزینهٔ بحران را بر دوش زنان و طبقات فرودست می‌گذارند تغییر نمی‌دهد. مقابله با ریشه‌های جنگ و فرودستی زنان، مستلزم پیوند مبارزهٔ زنان با مبارزهٔ طبقاتی علیه استثمار و سلطهٔ مردسالارانه است. در این مسیر، خواسته‌هایی چون افزایش دستمزد ، مسکن، خدمات عمومی و حقوق برابر، هم مطالباتی فوری‌اند و هم زمینه‌هایی برای گسترش قدرت جمعی. بااین‌حال، تجربهٔ چند دهه حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داده است که تا این رژیم دینی و ارتجاعی پابرجاست، ریشه‌های مصائب ناشی از سلطهٔ آن نیز باقی می‌ماند. ازاین‌رو، تحقق صلح و دستیابی توده‌های مردم، به‌ویژه زنان، به مطالبات و حقوق خود، در گرو براندازی جمهوری اسلامی است.



از صفحه ۱

تاوان جنگ بر دوش زنان

زنان به درآمد، منابع و قدرت تصمیم‌گیری را محدود می‌کند. زنان کارگر و زحمتکش با هر دو شکل نابرابری روبه‌رو هستند. این مقاله بررسی می‌کند که جنگ چگونه بر این زمینه اثر می‌گذارد و با تهدید جان، تخریب معاش و محدودکردن استقلال زنان، محرومیت آنان را تشدید می‌کند.

مستقیم‌ترین شکل این آسیب، کشته‌شدن و جراحت است. طبق گزارش اکتبر ۲۰۲۶ «زنان سازمان ملل»، در سال ۲۰۲۵ کشته شدن بیش از ۳۷ هزار غیرنظامی در ۲۰ درگیری مسلحانه در نقاط مختلف جهان ثبت شده است. حدود یک‌چهارم آنان، یعنی تقریباً ۹۳۰۰ نفر، زن یا دختر بوده‌اند؛ سهمی که نسبت به سال ۲۰۲۱ دو برابر شده است. این ارقام فقط موارد ثبت‌شده در درگیری‌های تحت پوشش را دربرمی‌گیرد و مجموع واقعی قربانیان همهٔ جنگ‌های جهان نیست. برای بازماندگان نیز مرگ نزدیکان با مشکلات ادامهٔ زندگی درهم می‌آمیزد. آنان باید با سوگ، جراحت یا آوارگی کنار بیایند، درحالی‌که ممکن است خانه، درآمد و دسترسی به درمان را نیز از دست داده باشند.

شمار زنانی که در نزدیکی محل درگیری زندگی می‌کنند نیز افزایش یافته است. مؤسسهٔ پژوهش صلح اسلو در گزارش اوت ۲۰۲۶ برآورد کرده است که در سال ۲۰۲۵، حدود ۷۵۶ میلیون زن و دختر، نزدیک به یک‌پنجم جمعیت زنان جهان،

درصفحه ۱۰

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیزم پیکار می کنند

TV دمکراسی شورائی

tvshorashora@gmail.com

بینندگان گرامی تلویزیون دمکراسی شورایی،
رفقا و همراهان گرامی!

ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با اول آگوست ۲۰۲۶ تغییر خواهد کرد. ساعت پخش برنامه‌ها ی ما از دهم مرداد به این قرار خواهد بود:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه هفت روز هفته از شنبه تا جمعه، از ساعت شش تا هفت و نیم عصر به وقت ایران پخش می‌کند. در طول روز برنامه‌ها دو بار در ساعت دو تا سه و نیم صبح و ده تا یازده ونیم صبح باز پخش و تکرار خواهند شد.

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه ست" پخش می‌شود (Yahsat).

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان(اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس بوک، تلگرام ، یوتیوب و سایت تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دریافت کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی :
آدرس یوتیوب: tvshora1349
فیس بوک: Tvshora
تلگرام: t.me/tvshora
شماره واتس آپ برای پیامهای صوتی و نوشتاری:
۰۰۳۱۶۴۴۶۶۴۴۰۵
0031644664405
آدرس تماس ای میل :
tvshorashora@gmail.com
سایت تلویزیون :
www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره ای شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی:
Alternative Shorai
Satellite:Yahsat
Frequency:12594
Polarization:Vertical/ عمودی
Symbol Rate:27500
FEC:2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیرارسال نمائید.

سوئیس:
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما برروی اینترنت:

https://www.fadaian-minority.org

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

https://t.me/karfadaianaghaliyat
آدرس کانال سازمان در تلگرام:
http://T.me/fadaian_aghaliyat
آدرس سازمان در اینستاگرام:
https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/
آدرس سازمان در تویتر
https://twitter.com/fadaiana

آدرس سازمان در فیس بوک
https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat

آدرس نشریه کار در فیس بوک
https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:
kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1193 November 2026